



زنده باد اول ماه می (روز جهانی کارگر)

میلیتانت

Militant

نشریه ای برای جنبش دانشجویی ایران

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶ - سال اول - شماره ۱

سرمقاله

چرا انتشار نشریه میلیتانت؟

سرمقاله نخستین شماره «میلیتانت» را بهتر است به پاسخ به برخی از سؤالات محوری رفقا و دوستان آغاز کنیم.

چرا نشریه در وضعیت کنونی انتشار می یابد؟

در دوره کنونی، با وجود افزایش سرکوب ها، دستگیری ها و ارباب ها توسط دولت سرمایه داری، در سطح جامعه (میان دانشجویان، کارگران و زنان و ملیت های تحت ستم)؛ ما شاهد مقاومت های پیگیر و مستمر بوده ایم. امروز می توان اذعان داشت که تناسب قوا طبقاتی به نفع مبارزان ضد سرمایه داری در حال تغییر است. این تغییرات در تناسب قوا در جنبش دانشجویی، به مثابه حساس ترین قشر جامعه بسیار ملموس تر بوده است. گرایشات گریز از مرکز در میان حتی نهادهای دانشجویی و وابسته به دولت شکل گرفته است. با به بن بست رسیدن سیاست های «اصلاح طلبانه» و اعتقادات «مدرنیسم» و «پست مدرنیسم» و غیره (یعنی اعتقادات بورژوازی در میان جوانان)، امروز ما شاهد جذب و تمایل جوانان به سوی عقاید سوسیالیستی و مارکسیستی هستیم. این موضوع را کمتر کسی می تواند انکار کند.

اما؛ مسئله اساسی بر سر پراکندگی و افتراق از یکسو و نبود بنیاد های اولیه اعتقادات مارکسیسم انقلابی در میان جوانان است. بدیهی است که این اعتقادات پس از سال ها اختناق و سرکوب، یک روزه و به سرعت نمی تواند در میان جوانان متمایل به سوسیالیسم ریشه پیدا کند. اگر نخواهیم با شعارهای عمومی و تهییجی سر خود را گرم نگهداریم؛ اگر تصور نکنیم که با انجام چند اکسیون و چند بحث عمومی و یا تئوری های کهنه شده بورژوازی و خرده بورژوازی می توان به آخرین کلام در مارکسیسم دست یافت؛ و اگر نپذیریم که با پیوستن به آن یا آن حزبی که بدون کوچکترین پایه اجتماعی توسط عده ای روشنفکر در خارج کشور تشکیل شده؛ مسئله جنبش حل می گردد؛ پس باید به فکر زمینه ریزی های اساسی، دراز مدت و متحد کننده برای جنبش دانشجویی از یکسو؛ و مارکسیست های انقلابی از سوی دیگر؛ باشیم.

ادامه در صفحه ۲

اول ماه مه

گزارش تظاهرات اول ماه مه تهران



حدود پنج یا شش هزار کارگر بودند. اینجا استادیوم ورزشی شیروزی است که این تعداد کارگر را در خود جا داده است. ... صفحه ۲۰

مطالب همکاران

- دعوت به همکاری با میلیتانت صفحه ۳
- انتخابات فرانسه و مارکسیزم انقلابی صفحه ۳
- فرانسه ۱۹۶۸، تداوم مبارزه صفحه ۵
- فرانسه کارگران وارد صحنه می شوند صفحه ۷
- شاهکار شیوه استالینی صفحه ۹
- کارل مارکس صفحه ۱۰
- تاریخچه روز اول ماه مه صفحه ۱۸

بحث آزاد

- تقدیرگرایی یا اراده گرایی خردمندانه صفحه ۱۵
- جنبش دانشجویی و طبقه کارگر صفحه ۱۶

گزارشات دفاعی

- کارزار «کارگران ایران تنها نیستند» صفحه ۱۹
- شورای همکاری تشکل های و فعالین کارگری صفحه ۱۹
- گزارش اول ماه مه ۱۳۸۶ صفحه ۲۰

آموزش مارکسیستی

آموزش مقدماتی اقتصاد (بخش ۱) صفحه ۱۱

چرا انتشار نشریه میلیتانت؟

ادامه ی صفحه ۱

به اعتقاد ما، تنها روش درست در وضعیت کنونی؛ ایجاد یک قطب سوسیالیستی (با گرایشات نظری متفاوت) در میان جوانان است. محور اصلی این قطب، از یک سو غلبه بر پراکندگی نظری و عملی، و از سوی دیگر تدارک ریشه ای مباحثات اساسی مارکسیستی در مقابل گرایشات سانتزیست، مامشات جو، رفرمیست که با عناوین «سوسیالیست»، «کمونیست» و «کارگری» ظاهر گشته و در صدد به انحراف کشاندن جنبش دانشجویی و کارگری اند، خواهد بود. امروز چنین قطبی وجود ندارد. امروز ما نیاز به چنین قطبی داریم. از اینرو در وضعیت کنونی به انتشار یک نشریه به عنوان سازمانده این قطب سوسیالیستی؛ مبادرت کرده ایم.

شما کیستید و چه نظریاتی دارید؟

ما جمعی از مارکسیست های انقلابی هستیم، بدون داشتن یک نظر واحد. ما نیز نظریات متفاوت خود را همراه با سایر همکاران در نشریه به بحث می گذاریم. اما؛ بدیهی است که ما یک جمع بی نظر و بدون چشم انداز نیستیم. ما خود را «جمعی از جوانان مارکسیست انقلابی ایران» می نامیم. بدین مفهوم که ما تمایلات ضد سرمایه داری داریم؛ یعنی ما به ایجاد یک جامعه سوسیالیستی و بدون طبقه اعتقاد داریم. در عین حال با گرایشات اصلاح طلب؛ بورژوایی و خرده بورژوایی، سانتزیستی و قیم ماب در درون جنبش دانشجویی، مرزبندی داریم. ما به عنوان مارکسیست های انقلابی خواهان ایجاد جامعه سوسیالیستی و ایجاد ساختار تشکیلاتی کارگری (تشکلات مستقل و حزب کارگری)، هستیم. اما همه این مباحثات و نکات دیگر را، در نشریه به بحث می گذاریم تا هم خودمان و هم سایرین این فرصت را داشته باشیم که در عمل و مشترکاً به ضرورت ساختارهای تشکیلاتی برای تحقق آرمان های خود برسیم.

هدف شما از انجام این کار چیست؟

هدف نهایی ما ایجاد یک ساختار دموکراتیک برای جوانان مارکسیست انقلابی است، که در آن با یکدیگر کار نظری و عملی مشترک، در راستای سازماندهی کل جنبش دانشجویی، انجام دهند. همچنین هدف ما فراهم آوردن زمینه برای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری است که در آن هم دانشجویان و هم کارگران (مانند "شورای همکاری..") متحداً فعالیت کنند. ما اعتقاد به کار مشترک با متحدان بین الملل خود نیز هستیم (همانگی با "کارزار کارگران ایران تنها نیستند"). بدین ترتیب قصد داریم که هم در سطح نظری و تئوریک خود و سایر گرایشات سوسیالیستی را تقویت کرده، و هم در سطح عملی وضعیت را برای مبارزات کارگری و دانشجویی مساعدتر می کنیم. در این محیط دموکراتیک و رادیکال؛ طبعاً پس از دوره ای، هر مارکسیست انقلابی متحدان نظری خود را نیز برای فعالیت های فراتر و مشخص تر خواهد یافت. از دل این همگرایی عمومی مارکسیستی، همسویی های خاص تر و متشکل تر می تواند تحقق یابد.

چرا به جای انتشار یک نشریه جدید، با نشریات موجود جوانان همکاری نمی کنید؟

متأسفانه هیچ یک از نشریات موجود با اهداف ما خوانایی ندارند. نشریات دانشجویی موجود یا به جنگ های تئوریک؛ ادبی، هنری مبدل گشته و یا در خدمت تبلیغات یک حزب و گرایش نظری خاص بوده، و یا در سطح خبری محدود مانده اند. در صورتی که هدف ما ایجاد قطب سوسیالیستی جوانان، برای انجام کارهای تئوریک و نظری هدفمند و دخالتگری در فعالیت های دفاعی همراه با متحدان خود در ایران و در سطح بین المللی، است. نشریات موجود فاقد این چشم انداز هستند. بنابراین ما به انتشار یک نشریه جدید دست زدیم.

شما با چه کسانی حاضر به همکاری هستید؟

ما با هر جوان مارکسیست (سوسیالیست یا کمونیست) انقلابی، فعال و مبارز، که خود را در اعتقادات بورژوایی و خرده بورژوایی محصور نکرده، و اعتقاد به

ایجاد جامعه سوسیالیستی به مثابه تنها راه رهایی بشریت از یوغ نظام سرمایه داری است، حاضر به همکاری هستیم.

اما در عین حال نشریه ما پلاتفرمی برای تبلیغات کسانی که نقداً راه حل های مشخص خود را انتخاب کرده و دارای نشریات خود هستند؛ نمی باشد. زیرا هدف ما ایجاد قطب سوسیالیستی برای جوانان مارکسیست انقلابی است، که به شکل پراکنده، بدون نشریات و احزاب و سازمان های از پیش ساخته شده، در جامعه حضور دارند. دوستانی که مقالات و نظریات خود را در نشریات حزبی خود درج می کنند؛ دیگر در این نشریه جایگاهی برای تکرار همان مباحثات نخواهند داشت. زیرا این نشریه نمی تواند پلاتفرمی برای تبلیغات احزاب سیاسی که نقداً تصمیم خود را در مورد مسایل سیاسی و تشکیلاتی، بدون تبادل نظر با سایرین گرفته اند، باشد. مگر اینکه حاضر باشند به نفع تقویت این نشریه از انتشار نشریات خود صرف نظر کنند. یا مقالات خود را صرفاً برای این نشریه ارسال کنند. البته ما هر نقدی (در مورد نظریات یا پیشنهادات خود) از جانب هر رفیقی (مستقل یا وابسته به یک سازمان خاص) پذیرا هستیم و آنرا در ستون آزاد درج می کنیم و در صورت لزوم پاسخ خود را به آن می دهیم.

چگونه می توان با شما همکاری کرد؟

رفقایی که مایل به همکاری با ما هستند با نشانی ایمیل تماس گرفته و تمایل خود را اعلام کنند. ما در اسرع وقت خطوط عمومی فعالیت نشریه را برای آنها ارسال خواهیم کرد. این رفقا بنا بر تشخیص و تمایل خود می توانند در یکی از حوزه ی نشریه مشغول به کار گردند.



شورای سردبیری
۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۶

دعوت به همکاری با نشریه «میلیتانت»

نشریه میلیتانت در دست تهیه است و نخستین شماره آن به مناسبت اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶) انتشار می یابد.

بسیاری از رفقا و دوستان، پس از انتشار فراخوان اول از ما حمایت کرده و ابراز تمایل به همکاری کرده اند. ما دست همه را به گرمی فشاریم و آنان را در نشریه درگیر خواهیم کرد.

برخی نیز از پیش، مغرضانه ما را مورد نقد قرار دادند، که پاسخی درخور حملات غیر اصولی آنها نداریم. انتشار این نشریه و تداوم آن پاسخ ما به مغرضین خواهد بود. فقط برای رفع سوء تفاهمات احتمالی اعلام می داریم که نشریه میلیتانت موجودیتی مستقل از نشریات، یا وبلاگ ها و یا سایت هایی دارد که احتمالاً سابقاً به این نام منتشر می شده اند.

برخی از ما سؤال کرده اند که هویت ما به عنوان جمعی «سوسیالیست» چیست؟ در اینجا باید ذکر گردد که ما بر این اعتقاد هستیم که «سوسیالیست» همان «کمونیست» یا «مارکسیست» است. اما برای بیشتر روشن کردن ماهیت ما و همچنین متمایز کردن خود از گرایشات به اصطلاح «مارکسیستی» یا «کمونیستی» مماشات جو و سانتریست؛ از این پس ما خود را «جمعی از جوانان مارکسیست انقلابی ایران» معرفی خواهیم کرد.

بار دیگر از تمام رفقای مارکسیست انقلابی که با اهداف این نشریه توافق دارند، دعوت به همکاری می کنیم.

با سپاس

جمعی از جوانان مارکسیست انقلابی ایران

militantmag@gmail.com

۶ اردیبهشت ۱۳۸۶

انتخابات فرانسه و مارکسیزم انقلابی

مانی روشن



در دور اول انتخابات ریاست جمهوری فرانسه از میان ده نامزد شرکت کننده، نیکولا سارکوزی، نامزد راست میانه، و سگولن رویال، نامزد سوسیالیست ها به دور دوم رای گیری راه یافته اند. در دور اول رای گیری انتخابات ریاست جمهوری فرانسه که روی یکشنبه ۲۲ آوریل ۲۰۰۷ صورت گرفت حدود ۸۶ درصد (۴۴/۵ میلیون نفر) واجدان رای دادن شرکت کردند و شمارش آرا نشان می دهد که ۳۱ درصد از رای دهندگان به آقای سارکوزی و بیست و پنج درصد به خانم رویال رای دادند. از آنجا که هیچیک از نامزدهای شرکت کننده در این انتخابات به حد نصاب پنجاه درصد از آرا دست نیافت، دور دوم انتخابات با شرکت خانم رویال و آقای سارکوزی روز ۶ ماه مه برگزار خواهد شد. فرانسوا بایرو و ژان ماری لوپن دو نامزد دیگر این انتخابات هم به ترتیب ۱۸ و یازده درصد آرا را به خود اختصاص دادند.

اما گزارشات انتخابات که در مطبوعات بورژوازی درج گشت هیچیک غیر مترقبه نبودند. نتیجه انتخابات دوره دوم نیز تغییری کیفی در روند سیاسی هیئت حاکم فرانسه نخواهد گذاشت. اما آنچه در این انتخابات حائز اهمیت بود تغییر در وضعیت گرایشات چپ گرا است. از اینرو در این مقاله عمدتاً به وضعیت گرایشات چپگرا در فرانسه با نگرشی انتقادی پرداخته می شود.

درس هایی انتخابات ۲۱ آوریل ۲۰۰۷ در فرانسه سه گانه بود:

اول، برخلاف تبلیغات رسانه های عمومی اروپایی؛ تعداد شهروندانی که از رای گیری امتناع کردند بسیار بالا بود. ۲۷/۸ در صد ممتنع در این انتخابات بالاترین رقم از زمان آغاز انتخابات ریاست جمهوری در فرانسه بوده است. مفهوم این امتناع بالا اینست که بخش مهمی از مردم از سیاست های تضییقاتی نظام سرمایه داری به تنگ آمده و بی تفاوتی در قبال این انتخابات نشان داده اند. از آنجایی این عده واقفند که گرایش های انقلابی نیز هرگز به حکومت راه پیدا نمی کنند؛ آنان از شرکت در انتخابات امتناع کردند.

دوم: ما شاهد بی اعتباری و تلاشی سیاسی احزاب استالینیستی بودیم. «حزب کمونیست فرانسه» که پس از جنگ جهانی اول بزرگترین حزب «چپگرای» فرانسه بود و در بیشتر انتخابات آرای زیادی کسب می کرد، این بار از اعتبار ساقط شد. این حزب در کابینه ژوسپین به مدت ۵ سال به سرمایه داری خدمت کرد و در آن دوره «حزب» معتبری بود. اما در انتخابات اخیر برای اولین بار در تاریخ انتخاباتی فرانسه کاندید حزب کمونیست فرانسه، ماری-جورج بوفه، تنها ۷۰۷ هزار رای آورد؛ آرای او به یک سوم آرای دو گروه تروتسکیستی کاهش یافت (دو کاندید سازمان های تروتسکیستی اولیور بسانسو ۱ میلیون و ۴۹۸ هزار و آرلت لاگیه ۴۸۸ هزار رای به خود اختصاص دادند). از گروهها مانوئیستی که در سال ۱۹۶۸ بزرگترین نیروی چپ فرانسه بودند، کوچکترین خبری نه در انتخابات ونه در جامعه نبود! گویا این احزاب مانوئیستی هرگز وجود خارجی نداشته اند!

سوم: کسب اعتبار و آرای بالای دو گروه تروتسکیستی LCR و LO، توسط بخش عمده ای از جوانان و کارگران پیشروی فرانسه.

برای آشنایی بیشتر با این دو سازمان معتبر مارکسیست انقلابی در فرانسه، به سیاست ها و برنامه و تاریخچه آنها اجمالاً می پردازیم. این دو سازمان تروتسکیستی گرچه در مواردی وارد اتحاد عمل در انتخابات شده اند؛ اما کماکان با دو روش متفاوت با مسایل اجتماعی برخورد می کنند.

سازمان «لوت اوریر» یا LO



سازمان «اتحادیه کمونیست» را بیشتر به نام روزنامه‌ی هفتگی آن *Lutte Ouvriere* می‌شناسند. این سازمان در سال ۱۹۶۸ اعلام موجودیت کرد. در دو دهه گذشته یکی از پر نفوذترین احزاب کارگری در فرانسه بوده است. در واقع این سازمان ادامه‌ی جریان‌های بود که در طول سال‌های جنبش مه-ژوئن ۱۹۶۸ در فرانسه غیرقانونی اعلام گردید. اتحادیه کمونیست از درون سنتی بیرون آمد که در اواخر دهه‌ی ۳۰ توسط یکی از فعالین تروتسکیست اهل رومانی به نام «بارتا» (Barta) آغاز گردیده بود. وی در POI (بخش فرانسه‌ی بین المللی چهار) فعالیت می‌کرد. پس از اعلام غیرقانونی بودن تمام سازمان‌های کمونیستی در آستانه‌ی جنگ جهانی دوم، POI که از عدم آمادگی برای مقابله با چنین وضعیتی برخوردار بود. از هم فرو پاشید. پس از آن «بارتا» و تعدادی دیگر از کمونیست‌های انقلابی موفق شدند فعالیت‌های سیاسی خود را بر مبنی برنامه‌ی تروتسکیستی از نو آغاز کنند.

پس از سال‌ها تلاش پیگیر و آماده نمودن کادرهای ورزیده، اتحادیه کمونیست که کماکان نیروی کوچکی بود موفق شد در سال ۱۹۴۷ اعتصاب بزرگ کارگران کارخانجات اتومبیل‌سازی «رنو» را سازمان دهد. این اعتصاب در اعتراض به متوقف کردن سطح دستمزدها صورت گرفت. در آن زمان کارخانه‌ی «رنو» سنتاً دربر گیرنده‌ی کارگران کمونیست بود. در آن شرایط حزب کمونیست

فرانسه (استالینیست) در دستگاه دولتی دارای چندین وزیر بود. آنان که از جلوگیری از این اعتصاب عاجز بودند در نهایت مجبور شدند برای قرار نگرفتن در مقابل کارگران و از دست ندادن پایه‌ی خود در میان آنان از دولت استعفاء دهند.

پس از آن با شروع جنگ الجزیره و سیاسی شدن بسیاری از جوانان الجزیره ای در اواخر دهه‌ی ۵۰، اتحادیه کمونیست هر چه بیشتر رشد کرده و موفق به جلب بسیاری از آنان شد. در سال ۱۹۷۴ فعالین اتحادیه کمونیست در بانک دولتی *Credit Lyonnais* اعتصاب سراسری ای را در فرانسه سازمان دادند. پس از این اعتصاب آرلت لاگیه، رهبر کمیته‌ی اعتصاب در این بانک، به عنوان سخن‌گوی رسمی اتحادیه کمونیست معرفی شد. از آن مقطع تا کنون او هم چنین به عنوان کاندید این سازمان در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه شرکت کرده است. اتحادیه کمونیست تا کنون اعتصابات متعددی را در سطح واحدهای تولیدی در فرانسه سازمان داده است. در حال حاضر اتحادیه کمونیست از طریق فعالین خود در بیش از ۴۰۰ واحد تولیدی بزرگ در فرانسه به فعالیت مشغول است. آرلت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۵ بیش از ۵ درصد از آرای جنبش کارگری را از آن خود کرد، و این سازمان به یکی از معتبرترین احزاب انقلابی اروپا مبدل شد.

با این اوصاف سازمان **لوت اوریر** تمرکز اصلی فعالیت خود را بر مداخله در جنبش کارگری نهاده و کمتر به مسایل سایر اقشار تحت ستم جامعه مانند زنان، جوانان و ملیت‌ها در جامعه فرانسه می‌پردازد. در سطح بین‌المللی نیز گرچه به عنوان یک سازمان تروتسکیستی بخش‌های کوچک دیگر در چند کشور همراه دارد؛ اما پس از غیرقانونی شدن بخش فرانسه، هرگز به بین‌الملل چهارم نپیوست. این روش از ساختن حزب کارگری در سطح ملی (فرانسه) و سطح بین‌المللی تأثیرات خود را بر این سازمان گذاشته، و این سازمان را به مواضع فرقه‌گرایانه نسبت به سایر اقشار جامعه کشانده و در سطح بین‌المللی نیز توفیق زیادی کسب نکرده

است. روش فرقه‌گرایانه نسبت به سایر گرایش‌های هم‌منظر مانند LCR بخش بین الملل چهارم در فرانسه نیز یکی از عوارض انزوای بین‌المللی این حزب بود.

اما کماکان با وجود این انحرافات؛ **لوت اوریر** از احترام و اعتبار بسیاری در میان کارگران فرانسه برخوردار است. اعضای **لوت اوریر** کاملاً منضبط عمل کرده و سازماندهی آنها در اعتصابات کارگری در فرانسه طی ۲ دهه گذشته بی‌نظیر بوده است.

اتحادیه کمونیست‌های انقلابی LCR



اتحادیه کمونیست‌های انقلابی؛ بخش بین الملل چهارم (گرایش ماندل) است. این سازمان یکی از بزرگترین و پر نفوذترین بخش‌های بین الملل چهارم بوده است. بر خلاف **لوت اوریر**؛ این سازمان سنتاً تمرکز اصلی فعالیت خود را بر سایر مسایل اجتماعی (زنان، جوانان و مهارجرین) گذاشته است. فعالیت کارگری این سازمان و انضباط درونی آن هیچگاه در حد **لوت اوریر** نبوده است.

اما در سطح نئوریک به علت سابقه و رهبرانی مانند ارنست مندل؛ این سازمان از برتری بیشتری نسبت به **لوت اوریر** برخوردار بوده است. در سطح عملی این سازمان عمدتاً همانند یک گروه فشار عمل کرده و از اینرو در انتخابات‌ها می‌تواند آرای بیشتری را به خود اختصاص دهد. برای آشنایی به مواضع سیاسی کنونی این سازمان به اعلامیه «اولیور باسانسون» نامزد انتخاباتی LCR توجه کنید:

"نزدیک به ۱/۸ میلیون نفر از رای دهندگان از نامزدی من حمایت کرده و به من رای دادند که نسبت به سال ۲۰۰۲ با رشد ششصد هزار رای رو به رو بوده

در آخر باید ذکر شود که هیچ کدام از این دو سازمان تروتسکیستی توهی نسبت به انتخابات و سرمایه داری ندارند. شرکت آنان در انتخابات تنها تاکتیکی است و برای استفاده از امکانات موجود تبلیغاتی برای ارائه مشی انقلابی خود. به این علت است که بخش عظیمی از جوانان و کارگران پیشرو (در حدود ۲ میلیون نفر) به این دو حزب رای دادند. رای کارگران و جوانان در ضدیت با سرمایه داری و دولت وابسته به آن بود.

اردیبهشت ۱۳۸۶

مقدمه بر فرانسه ۱۹۶۸، تداوم مبارزه

تونی کلیف
برگردان: نیما چراغی



متن زیر ترجمه مقدمه کتاب "فرانسه ، تداوم مبارزه" در مورد مبارزات انقلابی فرانسه در سال ۱۹۶۸ از تونی کلیف نویسنده تروتسکیست متولد فلسطین است، که در سال های ۱۹۳۰ برای اتحاد کارگران عرب و یهودی تلاش می کرد و در اواخر دهه ۱۹۴۰ نظریه ای را که اتحاد جماهیر شوروی را دولت کارگران نمیدانست را بسط داد ، که برای اولین بار به عنوان جزوه در اگوست ۱۹۶۸ انتشار یافته است.

ناگهان ، به دور از شرایط افسرده حاکم ، شورش طبقه کارگر فرانسه در جهان متشنج سرمایه داری شگفت و شرایط اجتماعی و سیاسی را نسبت به قبل تغییر داد . همانطور که نخست وزیر پامپیدو در مجمع ملی روز ۲۲ مه، آینده را توصیف کرد: "هیچ چیز به همان شکل نخواهد ماند !"

شکل یک همه پرسی "ضد سارکوزی" برای تمام کسانی که قصد مبارزه با سیاست های او را دارند، به خود خواهد گرفت. در ۶ مه، ما در کنار کسانی خواهیم بود که می خواهند جلوی سارکوزی را در رسیدن به ریاست جمهوری بگیرند. این به معنی حمایت رویال نیست، بلکه مخالفت با سارکوزی است.

در رو به رو شدن با این "راست" قدرتمند، حزب سوسیالیست و کاندیداهایش اقدامی نمی توانند انجام دهند. در کل این مبارزات انتخاباتی من توزیع ثروت را پیشنهاد کردم. من اشاره کردم که این طرح "حزب سوسیالیست" (پ اس) نیست که در همان زمینه ایست که "راست" لیبرالیسم را قبول و از سود کمپانی های بزرگ حمایت میکند. حتی در زمینه مین پرستی و ناسیونالیسم "پی اس" به دنبال رقابت با "راست" است . و این دلیل حمایت نکردند "ال سی آر" از رویال است .

من از کسانی که خود را در جبهه ما یافتند، دعوت به همکاری مجدد می کنم، تا نیرویی توانا در دفاع از آنها در بسیج اجتماعی تشکیل دهیم. ما با هر رئیس جمهوری که ۶ مه از صندوق های رای به کاخ الیزه راه یابد، و با سیاست های لیبرالی آن لازم است که مخالفت کرد، و "ال سی آر" به حرکت در جهت بزرگترین اتحاد ممکن در مبارزه ادامه خواهد داد. سپس نه تنها اگر سارکوزی

به ریاست جمهوری انتخاب شد بلکه اگر رویال هم انتخاب شود او می داند که نه تنها در راست بلکه در چپ هم مخالفانی دارد.

ما به نیروی جدید ضد کاپیتالیستی نیاز داریم تا مانند ۵ سال گذشته در مبارزه و مقاومت، در زمینه نسل جدید سیاسی که از بسیج عمومی علیه "سی پی ای" پدیدار شد ، مفید باشیم.

"ال سی آر" به شما پیشنهاد می کند که این نیروی توانا در مبارزه با کاپیتالیسم را با هم بسازیم." (برگردان از: نیما چراغی)

است. با وجود فشار برای "رای مفید" که طی چند هفته اخیر به عنوان تنها برنامه انتخاباتی سگولن رویال اجرا شده ، بیش از ۴/۵ درصد رای دهندگان به من رای دادند.

این موضوع دلگرمی پربهایی برای مبارزات آینده است. از کسانی که به من رای دادند تشکر می کنم. ما در این مبارزات انتخاباتی فراتر از نتیجه در پاسخ گویی به توقعات اجتماعی مردم پیروز شدیم. برای حق اشتغال، بالا بردن قدرت خرید، برای حق مسکن و ... حداقل دستمزد پس از پرداخت مالیات ۱۵۰۰ یورویی، افزایش در آمد های ۳۰۰ یورویی، مصادره خانه های بلا تصدی، جلوگیری از اخراج ها و مبارزه علیه تبعیض.

«نیکولاس سارکوزی» (یو.م. پی) پیروز شده و برای رقابت با «رویال» (حزب سوسیالیست) به دور دوم راه یافته است. "راست" آمده است ، پس از ۵ سال دنبال کردن سیاست سیستماتیک تخریب پیروزی های اجتماعی ما، حالا سارکوزی می خواهد رفتار تکان دهنده "ام ای دی ای اف" (بزرگترین اتحادیه کارفرمایان در فرانسه) را در جامعه فرانسه اجرا کند و این به معنی نابرابری های بیشتر، بی عدالتی بیشتر و آزادی کمتر است. «لوپن» (حزب دست راستی شبه فاشیستی) از مبارزه حذف شده و این خبر خوبی است اما سارکوزی روش مبارزه ارتجاعی افراطی را پیش گرفته است. این مرد و برنامه هایش خطری بزرگ هستند.

هیچ کاندیدایی صاحب رای هایش نیست و هر کس آشکارا آزاد است که رای خود را ۶ مه ۲۰۰۷ (دوره دوم انتخابات) به صندوق بیاندازد. اما، برای ۵ سال، ال س آر (اتحادیه کمونیست های انقلابی) با سیاست های شیراک و نخست وزیرش در خیابان و پای صندوق های رای جنگیدند. به همین خاطر از شما دعوت می کنم که روز اول ماه می در تمام شهر های فرانسه برای اقدامات اجتماعی ضروری که من از آنها در مبارزات انتخاباتی خود دفاع کردم و علیه طرح های ضد اجتماعی سارکوزی، دست به تظاهرات بزنید. علیه این "راست" خودمحربین. دور دوم انتخابات لزوما

تظاهرات الهامی و غیره بودند. بحران های اجتماعی تمام مند و دکترین ها را در معرض آزمونی سخت و جدی قرار داد. هر چقدر هم بحران های اینچینی کوتاه و نا پایدار باشند باز هم نور نافذی در اعماق فرایند های اجتماعی می افکنند.

تمام نظراتی که دانشجویان و کارگران با خود به مبارزه آوردند و موضوع بحث های تئوریک تنها در میان گروه کوچکی از عناصر سیاسی بود (نیروی پتانسیل انقلابی و محدودیت هایش، نقش سازمان های انقلابی، شامل احزاب انقلابی، نقش شوراها و اتحادیه های کارگری و غیره) در جریان مبارزه محک خوردند.

مبارزه انقلابی فرانسه در ماه های مه و ژوئن ۱۹۶۸ بخشی از مبارزه جهانی علیه سرمایه داری بود. مبارزه علیه جنگ الجزایر، و بعد ها در مخالفت با جنگ ویتنام، عناصر اصلی در پیشروی جنبش دانشجویان انقلابی بود. زنگاکورن ژاپنی و "اس دی اس" آلمانی وظیفه خود در جنبش را به انجام رساندند. انباشتگی شکایات و محروم سازی ها در طبقه کارگر فرانسه نتیجه رشد تضاد های جهان سرمایه داری بود.

مبارزات انقلابی فرانسه فرامیلتی است، زیرا تنها در صورت دگرگون کردن چشم انداز سراسر دنیا، با برپا کردن توان و اعتماد بی سابقه کارگران در همه جا و طرح ترس و یاس در اردوگاه استنمارگران، امکان پذیر خواهد بود. پاریس و برلین، پراگ و موسکو، توکیو و لندن مشخصا با هم متحدند.

اردیبهشت ۱۳۸۶



های بورژوازی میدانند و معتقد است که این طبقه در سرمایه حل شده توسط بسیاری از جمله راییت میلز و هربرت ماکوس گسترش یافته بود، در معرض آزمایشی سخت قرار داشت و سخنان مارکوس که می گوید "در کشور های صنعتی پیشرفته که گذار به سوسیالیسم در حال جایگیریست و دقیقاً در این کشور ها طبقه کارگر دارای پتانسیل انقلابی نیست" واضح و دقیق آنرا نشان می دهد.



فرانسه حتی از اعتصابات سراسری مجارستان و بلژیک هم روشنتر نشان داد که طبقه کارگر کشور های پیشرفته به خاطر تطمیع آن، از خود خوشنود نیست، بلکه انرژی انقلابی عظیمی در خود نگاه داشته است. حتی در فرانسه ای که دارای پچیده ترین سرمایه داری غربی است. مبارزه طلبی استثنائی کارگران در مدرن ترین بخش های صنعت، شامل صنایع موتوری و الکترونیک، نشان داد که این مبارزه طلبی عنصری از گذشته نیست، بلکه نشانه ای قاطع برای آینده است.

بحران به روشنی نقش گروه های اجتماعی همچون دانشجویان را روشن ساخت. دانشجویان فرانسوی نقش مرکزی و چاشنی انفجار اجتماعی را ایفا کردند. آنها گرچه قادر به اجرای نقش عامل تغییر اجتماعی نبودند اما در هموار کردن مسیر کمکی بزرگ برای طبقه کارگر به حساب می آمدند. اما هیچ یک از آنها قادر به مقاومت و پایداری به تنهایی پس از بازگشت کارگران به کارخانه ها نبودند.

طی ده سال حاکمیت رژیم گولیسیت، کارگران شاهد نا کار آمدی فرم های مبارزه سنتی رفرمیستی مثل مبارزات پارلمانی، اعتصابات اثبات کننده،

شعله مبارزه با تحرکات مبارزین در بخش های تروتسکیست، مانویست و آنارشیست دانشجویان انقلابی آغاز شد و مورد هجوم وحشیانه پلیس قرار گرفت. شعله های انقلاب در میان طبقه کارگر پخش شد. تمام انرژی حق طلبی و ظلم ستیزی عقیم مانده مردم ناگهان آزاد شد.

طبقه عظیم کارگران کشور را به تعطیلی کشاند، تمام صنایع را از دستان فرومانده طبقه استنمارگر ربود و همه جا پرچم های سرخ سوسیالیسم را بر افراشت. دولت، فلج و در مانده، تنها شاهد وقایع بود.

دختران گروه های هم سرایی، رانندگان تاکسی، بازیکنان فوتبال و کارمندان بانک در اعتصاب سراسری و اشغال محل کار خود شرکت کردند. خبرنگاران و مجریان از دروغ پردازی به توده ها امتناع کردند. چاپخانه ها روزنامه های کارفرمایانشان را سانسور کردند و دانش آموزان به همراهمعلمانشان کنترل مدارس را در دست گرفتند.

اعتصاب با انقلابی فرهنگی که از سوربون آغاز و به همه جا گسترش یافت در گیر بود. بار دیگر همانند لحظه های بسیاری از تاریخ انقلاب، پتانسیل عظیم و خلاق مردان انقلابی، خود را نشان داد.

متاسفانه، طبقه کارگر در کسب بی درنگ قدرت برای رهایی از بار مسئولیت گذشته و موانع سازمان های رفرمیست در برابر اهداف خود سازماندهی نداشت و به خاطر این شکست بهای سنگینی پرداخت.

بحران های اجتماعی که گریبان فرانسه را گرفت به روشنی نشان می دهد که هیچ کدام از قدرت های سرمایه داری عصر ما از انقلاب پرولتاری مصون نیستند. این حقیقت که آرامش اجتماعی می تواند توسط تضاد بین دانشجویان و قدرت به خطر بیافتد، عاریه ای بودن استحکام دنیای سرمایه داری در عصر کامیابی های آن را نشان می دهد.

تئوری که طبقه کارگر را خالی از پتانسیل انقلابی و اغوا شده توسط رسانه

تداوم مبارزات در فرانسه کارگران وارد صحنه می شوند

اثر: تونی کلیف و ایان بیرچال

برگردان: شکوفه بهار



طغیان دانشجویی در ابتدا برای کارگران ابتکار آفرین شد. آنان بیش از هرکس دیگری از بحران اقتصادی اجتماع فرانسه آسیب دیده اند. برای آنان کار پیدا کردن بسیار مشکل است و اگر هم کاری بیابند، اغلب آینده ای ندارند. آنان از بچگی می آموزند که سرسخت باشند، زیرا که بر خورد پلیس با آنان همیشه شکل برخورد با شورشی و "خطاکار" را دارد. آنان از بحران های عقیدتی و اخلاقی جامعه آسیب می بینند.

روز ۶ مه، زمانی که دانشجویان ثابت کردند که نه تنها آمادگی مبارزه با پلیس را دارند که توانایی ایستادگی و حفظ موقعیت خود را هم دارند، بود که کارگران جوان به آنان پیوستند. روز ۱۰ مه که به "شب سنجر" معروف است، به تعداد آنان افزوده شد. از آن پس، هزاران کارگر به دیدن دانشگاه سوربن آمده اند. جو انقلابی برای آنان ابتکار آفرین بود؛ یک کارگر میانسال کارخانجات رنو می گفت:

"در چند روز اول، من هر شب پنج یا شش کارگر را که اغلب عضو حزب کمونیست بودند. با اتومبیل به سوین می بردم. روز بعد که به سر کار می آمدند، برخوردشان کاملاً فرق می کرد. آنان از طریق دانشجویان و "گروه های سیاسی" آموزش سیاسی ای می دیدند که از حزب کمونیست نیاموخته بودند. جو دانشگاه جوی کاملاً رهایی بخش بود و با جو دیکتاتوری حاکم بر کارخانه کاملاً متفاوت. تظاهرات دانشجویی، محیطی را

ایجاد کرده بود که در آن مردم می توانستند شعارهای خود را بسازند. در تظاهرات اتحادیه های کارگری رسمی تنها شعارهای معینی را می توان داد که از قبل از بالا رسیده است. زمانی که کارخانجات رنو اشغال شد، کارگران تغییر کنترل کارخانه را از روش مدیریت با استفاده از تکنیک های مدرن به روش بوروکراسی حزب کمونیست که کاملاً دیکتاتوری بود، تجربه کردند. در کارخانجات رنو، کارگران از هر گونه آزادی ای محروم بودند. اما در سوربن آنها احساس آزادی می کردند. وقتی کارگری به سوربن می رفت، به او به چشم یک قهرمان می نگریستند. اما در کارخانه رنو او تنها یک شئی بود. در آن دانشگاه او یک مرد بود. این جو آزادی توأم با حس انسانیت، به کارگران جوان حس مبارزه جویی می داد. در بازگشت از سوربن، کارگران جوان رنو با استفاده از کوکتل مولوف به سازماندهی جهت دفاع از خود، در مقابل پلیس پرداختند. رهبران حزب کمونیست استفاده از کوکتل مولوتوف را بر علیه پلیس، ممنوع اعلام کردند. وقتی دانشجویان به "بیلان کورت" رسیدند، مسنولان حزب کمونیست، به کارگران چماق دادند که با "تروتسکیست ها" بجنگند. همزمان، به ما گفتند که اگر نیروهای پلیس آمدند، نه تنها از مبارزه خودداری کنیم، بلکه ما می باید از کارخانه بیرون آمده و سر خود را (با افتخار) بالا بگیریم. در تظاهرات دانشجویی، ما آزادی داشتیم تا با پرتاب کردن سنگ با پلیس مبارزه کنیم. در تظاهرات اتحادیه کارگری رسمی شعار اصلی از "اجتناب از تحریک کنندگان" بود. در تظاهرات دانشجویی، هر کس سنگی از زمین برمی داشت، یک رفیق محسوب می گردید."

همین کارگران رنو، به نکته زیر هم اشاره کردند:

"دانشجویان به کارگران به عنوان منظری از طبقه کارگر مبارز می نگرند که بسیار با آنچه که به طور سطحی دیده می شود تفاوت دارد. بسیاری از کارگران جوان، در دانشگاه سوربن عقاید تاریخی سنت های انقلابی را بازیافته اند و شروع به استفاده از زبان انقلابی کرده اند."

اما بهر حال، همه کارگران مانند این کارگران جوان عکس العمل نشان ندادند. تنها یک اقلیتی با دانشجویان انقلابی و گروه های انقلابی تماس نزدیک برقرار کردند. اکثریت بسیار بالایی همواره تحت نفوذ سازمان های سنتی و مهم ترین آنها حزب کمونیست و فدراسیون اتحادیه های کارگریش - باقی ماندند.

اتحادیه های کارگری به پا می خیزند

اولین شماره نشریه "انسانیت" شنبه ۱۱ مه، یعنی روز بعد از "شب سنجر" بیرون آمد و به تظاهرات سه شنبه شب، ۱۴ مه، دعوت کرد تا از "کاخ سنت میشل" تا "گار دو است" راهپیمایی کنند. در آن روز شنبه نمایندگان اتحادیه های کارگری CGT، UNEF و CFDT ملاقات داشتند. در نتیجه آن اعلام اعتصاب عمومی در روز دوشنبه ۱۳ مه داده شد. نشریه انسانیت، شماره مخصوصی بیرون داد با عنوان "سرکوب را متوقف کنید".

رهبران اتحادیه های کارگری می خواستند یک اعتصاب یکروزه به عنوان تحفه بگذارند. یاز هم یکی دیگر از زنجیر اعتصابات تحفه ای. اما جواب کارگران در روز ۱۳ مه هیچ گونه شباهتی به آن چه که رهبران اتحادیه های کارگری می خواستند، نداشت. ۱۰ میلیون کارگر به خیابان ریختند. این تعداد چهار برابر تعداد کارگران شرکت کننده در اعتصابات فرمایشی اتحادیه های کارگری بود. کل کشور فلج شده بود. در پاریس تظاهرات یک میلیون نفری انجام گرفت. با مقاومتی که در مقابل رهبری اتحادیه های کارگری شده بود، قرار بود که در تظاهرات هیچ کس پرچم سه رنگ بهمراه نداشته باشد. یکی از ناظران فقط سه نفر را دیده بود که پرچم سه رنگ را به همراه داشتند، بقیه پرچم سرخ حمل می کردند. اتحادیه کارگری CGT شعار "پول، شارلوت" و "از قدرت خرید دفاع کنید" را دادند. دانشجویان فریاد کشیدند "تمام قدرت در دست کارگران"، "قدرت در خیابان ها است"، "رفقای ما را آزاد کنید"، "دوگل - قاتل" و "CRS=SS". شعارهای کارگران اما نه شعارهای اتحادیه ها بود

و نه شعار دانشجویان انقلابی. شعارهای اصلی آنها "ده سال کافی است"، "مرگ بر حکومت پلیسی"، "ژنرال، سالگرد مبارک". سپس تمام گروه ها شروع به خواندن شعر محزون "بدرود دوگل" را کردند. بعد از آن، همه دستمال های خود را به هوا پرتاب کرده و این بزرگ ترین شادمانی را قدردانی کردند.

تفاوت های جدید سیاسی را در نوع شعارها می توان یافت.

رهبران اتحادیه کارگری CGT و حزب کمونیست امیدوار بودند که اعتصاب و تظاهرات یکروزه به عنوان سوپاپ اطمینان به خوبی عمل کرده و پایان این مبارزه باشد. اما آنها این حساب را نکرده بودند که کارگران اقتشار مختلف به این صحنه مبارزه پیوسته و مطالبات خود را دنبال کنند.

روز ۱۴ مه کارگران "هوانوردی جنوب" در "نانت" اعلام یک اعتصاب نامحدود را نمودند. آنها کارخانه را اشغال و رئیس آن را در دفترش زندانی کردند. (نشریه انسانیت روز بعد از آن سعی در نادیده گرفتن این اتفاق نموده و تنها چند خطی بیشتر در باره اش نوشت).

روز بعد، ۱۵ مه، کارخانه ماشین سازی رنو در "کلیئون" اشغال گردید.

روز ۱۶ مه، اعتصاب و اشغال این کارخانه رنو به بقیه کارخانجات رنو سرایت کرد. در "بیلان کورت" اعتصاب کنندگان مطالبات خود را اعلام داشتند: ماهیانه حداقل ۱۰۰۰ فرانک، بازگشت بلافاصله به کار و بدون از دست دادن دستمزد برای ۴۰ ساعت در هفته، بازنشستگی در سن ۶۰ سالگی، دستمزد کامل برای روزهای اعتصاب، آزادی برای حق انتخاب اتحادیه کارگری در کارخانه. این مطالبات به دست تمامی شرکت های بزرگ کشور رسید.

سپس تمامی کارخانجات مهندسی، اتومبیل سازی و هواپیماسازی، جای پای کارگران رنو را گرفته و اعتصاب نموده و کارخانه های خود را اشغال کردند. روز ۱۹ مه، قطارهای شهری، خدمات پست و تلگراف فلج شد؛ همین طور

متر و اتوبوسرانی. اعتصاب به میان کارگران معادن، کشتیرانی و خطوط هوایی "ایر فرانس" و نظیر آن کشیده شد.

روز ۲۰ مه اعتصاب عمومی همه جا را گرفت. در این مقطع، حدود ۹ میلیون کارگر در حال اعتصاب بودند. کسانی که قبلاً هرگز اعتصاب نکرده بودند، حالا برای اولین بار در عمر خود، اعتصاب می کردند؛ کسانی مانند رقاصان فولی برگرس، فوتبالیست ها، روزنامه نگاران، زنان فروشنده، تکنیسین ها... پرچم سرخ از تمام محل های کار برافراشته شد. حتی یک پرچم "سه رنگ" به چشم نمی خورد؛ سرپیچی از بیانیه رهبران اتحادیه کارگری CGT و حزب کمونیست که اعلام کرده بودند "پلاکاردهای ما هم پرچم سه رنگ است و هم پرچم سرخ".



رهبران هر دو اتحادیه PCF و CGT بسیار واضح، روشن کرده بودند که خواهان محدود کردن جنبش به مبارزه برای رفرفرم های اقتصادی هستند تا از مطرح کردن موضوع سرنگونی نظام سرمایه داری جلوگیری نمایند.

روز ۱۷ مه، در یک مصاحبه مطبوعاتی، "سگوی" گفت: "این اعتصاب عمومی در حال رشد است، بدون این که ما خواهان آن بوده باشیم و رشدش به مسئولیت خود کارگران است." او البته کاملاً درست می گفت، چون اعتصاب در ابعادی در حال رشد بود که رهبران اتحادیه CGT نه پیش بینی اش را می کردند و نه آمادگی اش را داشتند.

شاید بهترین نمونه این بیانیه ها، مصاحبه سگوی با رادیو و تلویزیون در روز ۱۹ مه بود که روز ۲ نوامبر در "نشریه انسانیت" هم به چاپ رسید:

سؤال: تقریباً در همه جا، کارگرانی که در اعتصاب هستند، می گویند که تا آخر خواهند ایستاد. برداشت شما از این موضوع چیست؟ اهداف شما چیست؟

سگوی: این اعتصاب به قدری قدرتمند است که کارگران مسلماً می خواهند رضایت نهایی را در پایان راه این حرکت کسب کنم. منظور از "تا آخر" برای ما کارگران اتحادیه ای به معنای رسیدن به مطالباتی است که ما همیشه برای آن مبارزه کرده ایم، ولی دولت و کارخانه داران همیشه از اجابت آنها اجتناب کرده اند... "تا آخر" به معنی افزایش دستمزد عمومی است. هیچ دستمزدی نباید از ۶۰۰ فرانک در ماه کمتر باشد؛ تضمین استخدام رسمی، تقلیل سن بازنشستگی، کاهش ساعات کار بدون کاهش دستمزد و دفاع و گسترش حق داشتن اتحادیه...

سؤال: من می خواستم بپرسم که چرا شما امروز اعلام یک اعتصاب عمومی نکردید.

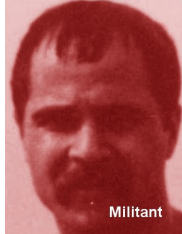
جواب: این سؤال جالبی است. در ظرف ۲۴ ساعت گذشته بارها از ما سؤال شده است. خوب، بسیار ساده است، زیرا اعتصاب عمومی در حال فرارسیدن است، بدون این که ما مجبور باشیم برای دستوری بدهیم و کل آن تحت کنترل خود کارگران است، بدون وجود نیازی به تصمیمی از جانب رهبری مرکزی. ما بیشتر ترجیح می دهیم که این امر تحت کنترل خود کارگران باشد...

سؤال: اگر اشتباه نکنم، در اساسنامه اتحادیه کارگری CGT آمده که هدف این اتحادیه برچیدن نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی است. در شرایط فعلی، همان طور که شما هم چندین بار گفته اید شرایطی استثنایی و مهمی پیش آمده است، چرا اتحادیه اقدام به گرفتن این فرصت بی مانند جهت این هدف نکرده است؟

جواب: حقیقت این که اتحادیه به کارگران این درک از اتحادیه کارگری را می دهد که به نظر ما بیش از همه انقلابی است و هدف نهایی اش حذف کارفرمایان و کارمزدی است. حقیقت این است که این مطالبه، ماده اول اساسنامه ما می باشد.

شاهکار شیوه ی استالینی

مصطفی شجاعیان



«مصطفی شجاعیان» نویسنده و متفکر مارکسیست در سال ۱۳۱۵ در محله «آب انبار معیر» (واقع در خیابان خیام) تهران چشم به جهان گشود و در بامداد شانزدهم بهمن ۱۳۵۴ در خیابان «استخر» در حالیکه به محاصره ی نیروهای ساواک رژیم شاه در آمده بود، با فشردن دندان بر کپسول سیانوری که زیر زبان داشت جان باخت.

«شجاعیان» یکی از رهبران «جبهه ی دموکراتیک خلق» بود که در خرداد ۱۳۵۲ به فداییان پیوستند. هدف «شجاعیان» از پیوستن به فداییان این بود که بتوانند نظراتش را آزادانه در این سازمان به بحث گذاشته و گوش شنوا پیدا کند. اما رهبری سازمان فدائی نه قادر بود وارد مسائل تئوریک عمیق گردد و نه ظرفیت دموکراتیک برای پیشبرد بحثهای نظری در درون این سازمان وجود داشت. در نهایت، سران فداییان برای آنکه نوشته های «شجاعیان» نتواند بر دیگر اعضایشان تاثیر بگذارد، یکی از کادرهایشان بنام «حمید مومنی» را مامور کردند تا به مقام پاسخگویی به نوشته های «شجاعیان» در آید. این فرد عملاً در جواب به نوشته های «مصطفی شجاعیان» دچار تناقض گویی شد. نوشته ی زیر بخش کوتاهی از یکی از کتابهای «مصطفی شجاعیان» بنام «پاسخهای نسنجیده به قدمهای نسنجیده» است که در جواب به «سازمان چریکهای فدایی خلق» نوشته شده است.

هنگامیکه از شیوه ی استالینی سخن گفته می شود، مقصود شیوه ی نوپیدایی در تاریخ آدمی نیست، مقصود شیوه ی نوپیدایی در جنبش کارگری است؛ و همچنین مقصود چنان شیوه یی است که ادامه در صفحه ۱۴

کارگری CGT آمده و توسط سایر اتحادیه های کارگر دنبال می گردد. این نمایشی تحمیلی از قدرت سازماندهی شده کمونیست ها است. آنها داور وضعیت هستند. اگر دولت می خواهد معامله کند، باید با آنها روبرو گردد.

تناقض در این جا است که به نظر می رسد که اتحادیه های کارگری کمونیستی که قرار است "دولت گویست" را به چالش بگیرند، خود با این دولت همسنگرند. آنان از جامعه موجود در فرانسه حمایت می کنند.

نقطه عطف این بحران، پنجشنبه شب پدیدار گشت. در کمال پریشان حالی، متصدیان امر، یعنی نه فقط دولت که حتی بوروکرات های اتحادیه های کارگری کمونیستی، در تأییدش به راهپیمایی دست زدند.

این است اهمیت حقیقی اعتصابی که در سطح عمومی چپی و کمونیستی باشد. حزب کمونیست، مانند ژاندرام اقتصادی فرانسه، جلوی ترافیک آن را گرفته است. حزب می گوید: "ما این جا را اداره می کنیم."

حزب کمونیست ارتدوکس فرانسه تنها با چنین بسیجی از افراد خود، می تواند، تحریکات دانشجویی و ویروس های انقلابی آن را ایزوله کرده و بر آنان فائق آید.

ادامه دارد



این هدف نیز هدف بنیادین اتحادیه را تشکیل می دهد... اگر آنها [یعنی دیگر احزاب چپی] تصمیم به مشورت با ما را بگیرند، اتحادیه های کارگری که کارگران را نمایندگی می کنند، در باره چنین برنامه ای تصمیم بگیرند، CGT با کمال میل خود را متعهد به یک چنین پروژه ای دانسته و سهم خود را در میان احزاب چپ به طور کامل انجام خواهد داد تا پیروزی یک آلترناتیو دموکراتیک در کشورمان تضمین گردد. به این دلیل، به نظر من می رسد که به این نحو منافع کارگران و خانواده هایشان تأمین خود شد.

تحت فشار رویدادها، رهبران حزب کمونیست و اتحادیه کارگری CGT از ترس متروود شدنشان به وسیله توده عظیمی از طبقه کارگر، حتی در اقلیت، تصمیم به حمایت از این جنبش گرفته تا به این ترتیب بتوانند آن را کنترل کرده و تحت انضباط خود در آورده و مسیر آن را منحرف کنند.

در آن روزها، به سختی می توانستی روزنامه نگاری را در فرانسه بیابی که به وضوح به این مسئله پی نبرده باشد. برای مثال روزنامه نگار "اوبزرور" از پاریس وضعیت را این گونه تشریح کرد:

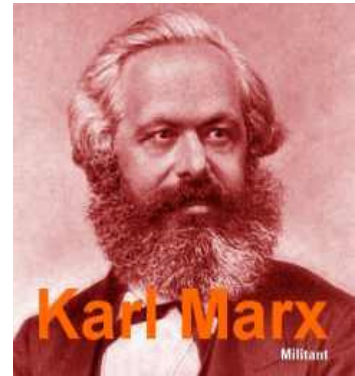
در تمام فرانسه موجی از قدرت اجتناب ناپذیر طبقه کارگر، آرام و فرمانبردار کارخانجات، بنادر، معادن، ترمینال های خطوط آهن، ترمینال های اتوبوسرانی و دفاتر دسته بندی پستخانه ها را در برگرفته است.

قطارها، نامه ها، خطوط هوایی عملاً فلج شده اند. خطوط تولید مواد شیمیایی، فولاد، آهن، نساجی، کشتی سازی و گروهی از صنایع به طور کل خوابیده اند.

نزدیک به یک میلیون زن و مرد در صنایع کلیدی محل کار خود را اشغال کرده و درها را بسته اند. خیلی از مدیران نالایق در دفاتر فروش خود زندانی شده اند.

هر ساعتی که می گذرد، ابعاد بیشتری از کشور فلج می شود و دستور آن از طرف حزب کمونیست فرانسه و اتحادیه

کارل مارکس



رادمان رونین تن

روزهای ابتدایی

«کارل مارکس» در پنجم مه ۱۸۱۸ در شهر «تریر» پروس چشم به جهان گشود. پس از پایان دوره ی متوسطه در مدارس شهر «تریر» ابتدا راهی شهر «بن» و سپس به شهر «برلین» رفت. در این شهر به آموزش و مطالعه ی حقوق، فلسفه و تاریخ پرداخت. مارکس در دانشگاه برلین، سخت تحت نفوذ عقاید هگل قرار گرفت و به «هگلیست های جوان» پیوست.

«هگل» اعتقاد داشت که هر چیزی در اجتماع و طبیعت در یک روند تغییر و تکامل دائمی (بخوانید دیالکتیک) قرار دارد. گروه هگلیست های جوان با استفاده از همین ایده ی دیالکتیک «هگل» سعی نمودند به نتایج رادیکالی در مورد مسائل اجتماعی برسند. آنان همچنین به نقد بیرحمانه ی فلسفه، مذهب، تاریخ و اقتصاد سیاسی مبادرت کردند.

زمانیکه چند نفر از متفکران هگلیست و رادیکال (منجمله فوئر باخ) از دانشگاه برلین اخراج شدند، مارکس تحصیل آکادمیک را رها کرده و وارد فعالیتهای سیاسی شد که تا آخر عمرش ادامه یافت.

«مارکس» ضمن نگارش مقالات، جزوات و ویراستاری روزنامه های رادیکال، با دفاع از دموکراسی خواستار پایان بخشیدن به الم و رنج طبقات ستمکش شد. در سال ۱۸۴۳ زمانیکه او در پاریس زندگی می کرد به انتشار روزنامه ی انقلابی ی دست زد که بطور مخفیانه به آلمان فرستاده می شد.

سوسیالیستهای تخیلی

در این زمان، تعداد بی شماری از گروههای کوچک سوسیالیستی در اروپا وجود داشتند. تقریباً تمامی این گروهها به اشکال متفاوتی تخیل گرا بودند. آنها در تخیلاتشان به ترسیم کمون های سوسیالیستی ی بی عیب و عار از هر مشکلی می پرداختند. مارکس در سال ۱۸۴۰ با تمام انرژی به انتقاد سوسیالیستهای تخیلی پرداخته و به تکامل نظرات خودش دست زد. او به جای آنکه در تخیلات و ذهنیاتش به ترسیم نقشه ایی برای بنیاد نهادن یک دنیای کامل و بی نقص مبادرت کند، شروع به مطالعه ی دنیای واقعی نمود تا به کشف مکانیزم های که سبب بهره کشی انسان از انسان می شود، دست یابد.

مبارزه طبقاتی

هگل بر این باور بود که جهان فقط انعکاس ذهن ماست اما مارکس یک عقیده ی بسیار معقول تری را ارائه داد؛ او معتقد بود که ایده های ما انعکاس جهان ماست که در خارج ذهن ما وجود دارد. مارکس به جستجوی چیزی در جهان واقعی پرداخت که سبب این کشمکش ها می شد. او پس از کاوش بسیار دریافت که مسبب این کشمکش ها، «مبارزه طبقاتی» است که بین طبقات فرادست و فرو دست در جریان است.

مارکس بر این اعتقاد بود که با بررسی تاریخ بشر در خواهیم یافت که سراسر این تاریخ خونین شامل جنگ بین قبایل، گروهها و طبقات مختلف بشر جهت کنترل غذا، مسکن، سرمایه و قدرت سیاسی است.

صاحبان کارخانجات، بانکداران و کلا سرمایه داران از طریق استثمار طبقه ی جدیدی بنام طبقه کارگر، ثروتهای نجومی و افسانه ایی را از آن خود کردند. اما طبقه کارگر هیچ محصولی نداشته و ندارد که بفروشد؛ هیچ دارائی ی که از طریق آن به سود و منفعتی برسد دارا نیست. تنها راهی که این طبقه می تواند از طریق آن زندگی کند فروش نیروی کارش برای گرفتن مقدار بسیار اندکی دستمزد است.

مارکس پیش بینی نمود که با گذر زمان طبقه ی کارگر از نظر کمیت رشد کرده و به سازماندهی خودش مبادرت خواهد کرد. بدون وجود طبقه کارگر هیچ چیزی در جامعه نمی تواند کار کند. بنابراین تنها با فعلیت بخشیدن به نیروی بلقوه کارگران قادر خواهیم بود که سیستم سرمایه داری را سرنگون نمایم. طبقه کارگر تنها آلترناتیو عملی برای حقیقت بخشیدن به رویای تخیلگرایان در جهت تغییر بنیادی روابط نابرابر طبقاتی است.

کمونیزم

نتیجه ی آن چیزی که مارکس ترسیم کرد این بود که پراتیک انسانها، تنها چیزی است که می تواند آنان را به آینده روشن رهنمون نماید. او بدرستی نوشت: "فیلسوفان تنها به تفسیر جهان از طریق راههای مختلف می پردازند اما نکته، در عین حال، بر سر تغییر آن [از طریق پراتیک] است".

مارکس به همراه دوست فرهیخته ی خود «فردریک انگلس» به نگارش «مانیفست کمونیست» مبادرت کرد. قسمتهای اعظمی از این کتاب همچنان دارای اعتبار است. در مانیفست، مارکس و انگلس جسورانه از آزادی زنان از کار بردگی خانگی دفاع کردند. در مقابل ناسیونالیستها که کمونیستها را به خیانت محکوم می کردند، مانیفست اینطور جواب داد که کارگران همه ی کشورها با یکدیگر وجوه تشابه بیشتری از مشترکاتشان با حاکمان ملی سرمایه دارند. مانیفست، کمونیزم (یا جامعه کمونیستی) را بعنوان یک هدف طبقه کارگر مطرح نمود؛ و ان یک جامعه بی طبقه است که مردمش دیگر تمایلی به رقابت و جنگ برای سهم بیشتر بردن ندارند. اما این جامعه کمونیستی نمی تواند در عرض یک روز بنا نهاده شود. نخست، طبقه کارگر باید از طریق انقلاب به طبقه حاکم مبدل شده و سپس با استفاده از نیروی بنیان کن خود مالکیت خصوصی بر تولید را لغو و بطور تدریجی و منصفانه ثروت را به سود همه تقسیم نماید. تنها در این صورت است که راه برای محو طبقات، دولت و ارتش باز خواهد شد.

مانیفست کمونیست با این کلمات به پایان می رسد: "کمونیستها ها از مخفی داشتن

آموزش سوسیالیستی

آموزش مقدماتی اقتصاد

رابعه مهدوی

قسمت اول:

طبقات حاکم و طبقات استثمار شونده

الف: طبقه ی استثمار شونده کدام است؟

در جوامع اولیه مرد و زن مستقیماً در تولید مادی یعنی پیدا کردن مواد غذایی لازم برای ادامه ی حیات شرکت داشتند. هر آن چه که چیده، صید یا شکار می شد فوراً به مصرف می رسید و از این رو طبقات اجتماعی وجود نداشتند. چند صد هزار سال طول کشید تا شگردها به آرامی رشد کردند (سنگ تراشیده، صیقلی، سلاح های اولیه...) و کم کم باروری کار بالا رفت.

از این زمان است که تولید از مصرف فوری جامعه بیشتر می شود و نخستین شکل اضافه تولید جامعه پدیدار می شود. (توضیح: آن چه که اضافه بر احتیاج تولید کنندگان تولید می شود، اضافه تولید اجتماعی نامیده می شود).

پیدایش نخستین اضافه تولید اجتماعی موجب کشف کشاورزی و دام داری شد که این دو به نوبه ی خود اضافه تولید اجتماعی را ده برابر کرده، و به آن تداوم بخشید. در نتیجه برای بخشی از جامعه که اضافه تولید اجتماعی را متصرف می شدند، این امکان به وجود آمد که تمام فعالیت های تولیدی خود را رها کرده و به تفریحات پردازند. و اما مالکیت بر اضافه تولید اجتماعی پدیدار نمی شود، مگر این که تولید کنندگان زیر فشار گذاشته شوند.

به این ترتیب دو پدیده اجتماعی با هم نمودار می شوند. نخست، پدیده طبقه ی حاکم که اضافه تولید اجتماعی را به تملک خود در می آورد و دوم پدیده دستگاه قهر و جبر - که بعداً آن را دستگاه دولتی خواهیم گفت - یعنی دستگاهی که این تملک را به وسیله زور تضمین می کند. بنابراین کار تولید کننده بر دو قسمت تقسیم می شود: اولین قسمت، که "کار لازم" گفته می شود، محصول لازم را تولید می کند، یعنی لازم برای حفظ تولیدکنندگان. دومین قسمت، که "کار اضافی" گفته می شود، تولید اضافی را تولید می کند که طبقه حاکم برای حفظ خود از آن استفاده می کند. مجموعه تولید

گسیختگی اقتصاد می شود، فرصت های انقلابی مناسبی را برای طبقه کارگر جهت تغییر شرایط فراهم می آورد.

روزهای واپسین

مارکس شخصاً قصد داشت سایر جلدهای سرمایه را که پیشتر در قالب دستنوشته و یادداشت‌های پراکنده بود برای چاپ، تنظیم و آماده کند ولی قبل اینکه او قادر به این کار شود، در چهاردهم مارس ۱۸۸۳ در گذشت. مارکس همچنین با فعالیت پیگیر با جنبش‌های نوپا و جوان کارگری - کمونیستی که در «بین الملل اول» گرد هم آمده بودند، سعی نمود که حزب کارگران بین المللی را سازماندهی کند. علی رغم تلاش مستمر مارکس، «بین الملل اول» به علل متعددی از هم پاچید.

نظرات مارکس همچنان با عصر ما مرتبط است!

صد و بیست و چهار سال پس از مرگ مارکس، سیستم سرمایه داری جهانی هنوز قادر نیست که میزان بیکاری، فقر، گرسنگی و قحطی، جنایت و تبهکاری، تورم عنان گسیخته، جنگهای قومی و غیره را کاهش دهد.

در تمام نقاط جهان مبارزات طبقه ی کارگر در جریان است. در اتحادیه های کارگری، احزاب کارگری، کارخانجات و مراکز صنعتی، مدارس، معادن و محل های کار، نیروهای جدیدی به آهستگی در حال گرد آمدن و آماده کردن خودشان برای نبرد هستند.

ایده های مارکس آینده ی بسیار پر امید و پرتحرکی را عرضه می نماید و به ما نشان می دهد که چگونه دنیای بهتری را در واقعیت به تحقق برسانیم.

مارکس اگرچه از نظری فیزیکی در کنار ما نیست ولی عقاید و آرای او تا زمانیکه جامعه ی طبقاتی وجود دارد پابرجا و جاودان است. نظرات مارکس بعنوان رادیکالترین ایده های بشری، چراغ راهنمای تمام انسانهای عدالت طلب و برابرخواه در مبارزاتشان خواهد بود.

آرا و هدف های خود بیزارند. آنان آشکارا اعلام می کنند که هدف های آنها تنها از راه سرنگون کردن تمام شرایط اجتماعی کنونی از طریق توسل به زور، تحقق پذیر است. بگذار طبقات حاکم از انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا برای باختن چیزی جز زنجیرهایشان ندارند. برای بردن یک دنیا در برابر آنها ست. کارگران جهان متحد شوید!"

انقلاب ۱۸۴۸

هنوز جوهر صفحات «مانیفست کمونیست» خشک نشده بود که اروپا با سیلی از قیام ها و انقلابات روبرو شد. در سال ۱۸۴۸، ما شاهد سرنگونی شاه فرانسه و قیام توده ای کارگران شهر وین هستیم. متأسفانه قیام کارگران بطور وحشیانه سرکوب و مارکس نیز مجبور به فرار به شهر لندن شد.

کتاب سرمایه

شکست انقلاب ۱۸۴۸، باعث تقویت مرتجعین و حاکمیت سپاهشان در کشورهای اروپایی گردید، بطوری که جریان مبارزه ی طبقاتی روند آهسته تری بخود گرفت. این مساله باعث شد که مارکس جهت شناخت بیشتر از سیستم سرمایه داری به نگارش کتاب ارزشمند «سرمایه» که آنالیز بسیار عمیقی از چگونگی کارکرد این سیستم بود، دست بزند.

محتویات ارزشمند و مفاهیم علمی ی که کتاب «سرمایه» داراست، سبب شده که مطالعه و درک آن به یکی از ضرورت‌های اصلی در مقابل فعالین مارکسیسم انقلابی تبدیل شود. در این کتاب مارکس استثمار طبقه کارگر را نه فقط بعنوان نتیجه ی اعمال غیر انسانی کارفرمایان بلکه بعنوان بخش لاینفکی از کل سیستم سرمایه داری ترسیم می کند.

در کتاب «سرمایه»، مارکس نشان می دهد که چطور سیستم سرمایه داری باعث رشد طبقه کارگر از طرفی و رقابت و اختلاط بین سرمایه داران از طرفی دیگر می شود. او همچنین در کتاب «سرمایه» متذکر شد که سیستم سرمایه داری با گرایش درجهت ورود به بحران های ادواری عمیق که باعث افت و عنان

کنندگان مستقیم، طبقه تحت تسلط یا استعمار شوند را تشکیل می دهند.

ب- مثال هایی از جوامع طبقاتی

* جامعه برده داری: برده دار مالک برده است و نیز مالک آن چه که برده تولید می کند می باشد، و در عوض به او غذا، لباس و آشیانه می دهد.

* جامعه فئودالی: خان مالک دهقانان نیست. اما آن ها برای خان بیگاری-

یعنی کار مجانی بر روی زمین- می کنند. به طور مثال در مدت ۶ روز کار، دهقان ۳ روز آن را روی زمین خود و ۳ روز دیگر را روی زمین خان کار می کند. و در شکلی دیگر به خان بهره جنسی می دهد یا بهره پولی که به تدریج در طول تاریخ اهمیت این بهره پولی (عشریه- مالیات) افزایش می یابد. در مقابل، خان دفاع و مواظبت از دهقان را در برابر حملات خوانین دیگر تضمین می کند.

پ- پیدایش یک طبقه سرمایه دار یا بورژوا

اضافه محصولی که در جامعه بردگی به وسیله ی برده دار، یا در جامعه فئودالی به وسیله خوانین انباشت می شد، اساساً مصرف شخصی خودشان بود، اغلب به مصرف وسایل لوکس می رسید که گاهی باعث انباشت ثروت بسیار زیادی می شد. اما این ثروت ها به ضرر تمام جامعه خرج می شد.

به خاطر زیاده روی در مصرف و خرید وسایل لوکس، خوانین و ارباب ها مجبور بودند بیشتر و بیشتر از ربا خواران و تجار استفاده کنند. رباخواران و تجار بزرگ گروه جدیدی از افراد ثروتمند بودند که در جامعه بردگی و بیشتر و بیشتر، در جامعه فئودالی پدیدار شدند. این ها سرمایه دار بودند.

برخلاف خوانین و برده داران، بورژواها ثروت خود را به ضرر خود حیف و میل نمی کنند: آن ها برای بیشتر کردن آن، ثروت خود را در زندگی اقتصادی به مصرف می رسانند. به طور مثال:

رباخوار پول قرض می دهد و در عوض بهره می گیرد، تاجر محصولی را می خرد و با مقداری سود آن را می فروشد. این گروه را سرمایه دار می نامند. (توضیح: هر مقدار پولی که وارد زندگی اقتصادی می شود (در مبادله) و بر مقدار آن به وسیله ی سود افزوده می شود، "سرمایه" نامیده می شود).

چیزی که زندگی جامعه را دگرگون می کند- و سرنگونی رژیم فئودالی را تسریع می کند- دخالت مستقیم سرمایه در چارچوب تولید مادی، یعنی برقراری اولین مانوفاکتورها و کارخانه هاست. بالاخره، از این جا، سرمایه داران وسیله ای پیدا کردند تا اضافه تولید جامعه را تحت تسلط خود در آورند، و موجب پیشرفت عظیم برای جامعه شدند. به چه صورتی تسلط اضافه تولید اجتماعی انجام می گیرد؟

این مسأله را با جستجوی منشأ "سود"ی که سرمایه دار صنعتی به دست می آورد، خواهیم فهمید. برای فهمیدن این مسأله بر ما لازم است که ابتدا از نزدیک آن چه را که در بازار می گذرد، بررسی کنیم.

تولید کالایی

الف- کالا

در جامعه ی سرمایه داری کسی ثروتمند است که زیاد پول داشته باشد... اما این پول به جز وسیله ای برای فراهم کردن چیزهای مختلفی که اغلب "کالا" هستند، نیست. کالا یعنی محصولی که به قصد مبادله و خرید و فروش در بازار تولید شده اند. در نتیجه، در اقتصاد سرمایه داری، قسمت عمده تولید، تولید کالایی است، که در نهایت سازنده ثروت واقعی است.

البته همیشه این طور نبوده، در بعضی از جوامع پیشین، کسی ثروتمند بوده که برده های زیادی داشته یا دارنده ی زمین های وسیعی بوده (که دهقانان بی شماری روی آن کار می کردند). در نتیجه قسمت عمده تولید بدون واسطه ی بازار به منظور مصرف فوری بوده است. (تذکار: در جامعه ی سرمایه داری پیشرفته نشانه هایی از تولید غیرکالایی، یعنی تولید برای احتیاجات شخصی هنوز وجود دارد: خرده دهقانانی که محصول تولید شده را خود به مصرف می رسانند، تولید خانگی و ...).

ب- ارزش مصرف و ارزش مبادله

در بازار، انسان خرید و فروش می کند. کالاهایی را در مقابل پول مبادله می کند. اما این چیزی جز شکل مشتق شده از معاوضه مستقیم اولیه نیست. در ابتدا انسان می تواند از پول چشم پوشی کند و مبادله کالا در مقابل کالا را در نظر گیرد.

برای این که مبادله صورت بگیرد، لازم است که کالاها قابلیت مصرف داشته باشند: گفته می شود که آن ها ارزش مصرف دارند. ارزش های مصرفی متفاوتی با هم مبادله می شوند: نامعقول خواهد بود اگر یک کیلو شکر در مقابل یک کیلو شکر مبادله شود، برعکس، مثلاً یک کیلو شکر با دو خوندنویس مبادله می شود، هر چند که "قابلیت مصرف" شکر و خوندنویس قابل مقایسه نیستند.

بنابراین در مبادله مفهوم مقدار پدیدار می شود: یک کیلو شکر را در مقابل دو خوندنویس می توان مبادله کرد، نه ده یا هزار خوندنویس. به حتم اگر شکر کمیاب باشد، قانون عرضه و تقاضا ایجاب می کند که من بتوانم در مقابل یک کیلو شکر سه، چهار، ده یا بیشتر خوندنویس بگیرم. اما، قانون عرضه و تقاضا روشن نمی کند، به طور متوسط در یک دوره طولانی، اگر شکر و خوندنویس هر دو به مقدار فراوان در بازار موجود باشند، چرا یک کیلو شکر را فقط با دو عدد خوندنویس می توانم مبادله کنم. به بیان دیگر، در مبادله بین دو کالا که فرض می گیریم به مقدار فراوان وجود دارند، یک رابطه کمی برقرار می شود. چیزی که ما آن را ارزش مبادله کالا می نامیم. به طور مثال:

- یک کیلو شکر "ارزش" دو عدد خوندنویس، و
- یک کیلو قهوه، "ارزش" ده خوندنویس را دارد، و غیره... برای این که به این شکل در مقایسه قرار گیرند، لازم است که این دو کالا میان هم وجه مشترکی- یعنی یک خصوصیت مشترک جدا از ارزش مصرف- داشته باشند. آن تنها خصوصیت مشترکی که میان همه ی کالاها هست، چیست؟ آن وجه مشترک این است که همه ی کالاها، نتیجه ی کار انسان است و برای تولید آن ها لازم به مصرف مقداری کار بوده و این مقدار کار است که به طور غیرمستقیم در موقع مبادله مقایسه می شود. و این مفهوم است که تئوری ارزش کالاها بر پایه کار را شرح می دهد.

توجه: ما چیزهایی را می توانیم با هم مقایسه کنیم که قابل مقایسه باشند کار بنا، مستقیماً با کار ناتوا، قابل مقایسه نیست. هر کار مشخصی ارزش های مصرف مختلفی تولید می کند. چیزی که مقایسه می شود، چیزی است که ما آن را کار

حاصل می شود، چیزی بیشتر از آن چه که کارگر برای قوت روزانه اش احتیاج دارد، نیست.

مشخصاً خصوصیت ویژه نیروی کار است که کار بیشتری از آن چه که کارگر برای قوت خود لازم دارد عرضه می کند (به این دلیل که کارگر از وسایل تولید استفاده می کند که کاربرد کارش را پی در پی بالا می برد). مرکز اقتصادی ث. ث. (بزرگترین سندیکای کارگری حزب کمونیست فرانسه) می گوید، امروزه یک کارگر تقریباً ارزشی که ۴ برابر ارزش نیروی کار اوست، تولید می کند.

کارفرما، به این دلیل که مالک وسایل تولید است، مالک محصول کار، ارزش نو حاصل شده نیز می شود. این ارزش نو برابر است با مدت زمان کار انسان که بیشتر از ارزشی است که در ابتدای روند کار فراهم شده است، موقعی که کارفرما کالا را در بازار می فروشد، سرمایه اولیه خود همراه با ارزش اضافه شده ای به این سرمایه که ارزش اضافی است، بدست می آورد.

به بیان دیگر، هر روز کارگر ۲ ساعت برای قوت خود، یعنی برای رفع احتیاجات شخصی خود کار می کند و ۶ ساعت برای کارفرمایش، یا صحیح تر گفته شود، برای طبقه ی سرمایه دار. ما به خوبی همین تقسیم را میان "کار لازم" و "کار اضافی" تولید لازم" و "اضافه تولید" که طبقه حاکم مالک آن می شود، دیده ایم و با نظیر آن در جامعه فئودالی و برده داری روبرو بوده ایم.

ت- زیاد شدن ارزش اضافی

روش های مختلف سرمایه داری: بالا بردن زمان کار بدون بالا بردن دستمزد. دو ساعت کار اضافی در روز به این معناست: $2+6=8$ ساعت کار اضافی به انضمام ارزش اضافی مربوطه. بدین سان، در آغاز سرمایه داری، مدت زمان کار روزانه به طور قابل ملاحظه ای بالا رفت. در دوره ی ما، حتی اگر ساعات کار اضافی بهتر پرداخت شود، همیشه ساعات کار باعث افزایش خالص ارزش اضافی می شوند. در مورد زیاد شدن شدت کار بدون این که شکرکد شناسی تغییر کند، نیز همین است. کارفرما در ۸ ساعت، محصول ۱۶ ساعت کار را بدست می آورد... ما این جا متوجه سودی می شویم که کارفرما از دست مزد می برد. در هر دو

یک کارخانه، وسایل کار، چندین ماشین:

وسایل تولید

مواد اولیه

چندین کارگر

وسایل تولید، در حین کار، مقداری از ارزش خود را به محصول تمام شده می دهند. مواد اولیه، ارزش خود را کاملاً به محصول تمام شده می دهند.

در عوض، کار یک خصوصیت واحد دارد: تولید ارزش های جدید. سرمایه دار صنعتی در واقع قابلیت کار کردن، تولید کردن، یعنی قابلیت کار را می خرد. چیزی که ما "نیروی کار" می نامیم و سرمایه دار مالک محصول این نیروی کار یعنی کار مشخص انجام شده، می شود. (توضیح: نیروی کار مجموعه ی کارهای جسمانی و فکری انسان است که باید در تولید کالاهای لازم به کار رود).

ب- ارزش نیروی کار

مانند هر کالای دیگر، ارزش نیروی کار برابر با مقدار کار اجتماعاً لازم در تولید آن است. بهتر است گفته شود در تجدید تولید آن، زیرا که نیروی کار جزئی از انسان است. یک بار که بوجود می آید به خاطر زنده بودن آن، دائماً احتیاج به بازسازی خود دارد. نه تنها این ارزش برای تجدید نیروی کار کارگر ضروری است، بلکه لازم برای خانواده اش، برای آموزش تخصصی فرزندانش، که بالاخره یک روز در بازار کار جای گزین او می شوند، نیز هست.

این ارزش مانند هر کالای دیگر برحسب احتیاجی که کارگران خواستار رفع آن هستند، اجتماعاً مشخص شده است. در حداقل آن، این ارزش می تواند برحسب حداقل کالاها و احتیاجات فیزیولوژیکی لازم برای تجدید تولید نیروی کار ارزیابی شود. روی هم رفته، لازم است عناصر تاریخی و اجتماعی خیلی مهمی نیز به آن اضافه کرد: مثلاً اکنون در جامعه فرانسه، احتیاجات راحتی، تعطیلات، بهداشت، تلویزیون، و ماشین شخصی و غیره...! در نتیجه ارزش نیروی کار در طی تاریخ مطیع تغییرات بسیار مهمی است. مزد، قیمت نیروی کار است: در نتیجه، مزد به طور تقریبی چیزی جز بیان پولی ارزش آن نیست.

پ- ارزش اضافی

کارگر تولید کننده در هشت ساعت روزش ارزشی مطابق با مصرف هشت ساعت نیروی کار خود بوجود می آورد. ارزشی که از هشت ساعت کار کارگر

تجدیدی می نامیم. یعنی کار مصرف شده به صورت مقدار انرژی بدنی (جسمانی-فکری-عصبی...). تازه هیچ کالایی عملاً به وسیله ی یک فرد تنها تولید نشده است. هر کالایی نتیجه ی کار مجموعه ای از کارگران است. از استخراج مواد اولیه آن گرفته تا اتمام آن. تمام کاری که در کالا مصرف شده، باید در ارزش کالا در نظر گرفته شود. حتی فرسودگی وسایلی که در تولید به کار گرفته شده و توسط کارگران دیگری تولید شده است. و بالاخره، باید داده های فنی تولید را نیز به حساب آورد و حد وسط فنون مختلف به کار برده شده در یک دوره داده شده را در نظر گرفت. در نتیجه، چیزی که در مبادله مورد مقایسه قرار می گیرد، مقدار کار لازم به طور متوسط (اجتماعاً لازم) در شرایط اجتماعی و فنی مشخص است.

قانون ارزش: ارزش یک کالا، برابر است با مقدار کار اجتماعاً لازم در تولید آن، (تذکر: ۱) کار تولیدی: ارزش های جدیدی تولید می کند: کار غیرتولیدی: کارمندان، معلمین و غیره...

۲) در وضعی که فنون عالی عمومی شده که اجازه تولید همان مقدار کالا در مدت زمان کمتری را می دهد، مقدار کار اجتماعاً لازم نیز کم می شود.

ارزش اضافی

حال برای درک این که چطور سرمایه ای وارد تولید کالایی می شود و پس از فروش کالاهای تولید شده به مقدار آن افزوده می شود، سلاح های لازم را در دست داریم. عقیده ای که فوراً به نظر می رسد این است که با همان روش تاجر، سرمایه دار صنعتی کالاهایی را به زیر ارزش می خرد و آن ها را بالای ارزش می فروشد به این ترتیب سودی حاصل می شود. در حالی که به هیچ وجه این طور نیست.

سرمایه دار صنعتی آن چه را که برای تولید احتیاج دارد با ارزش اصلی خود می خرد و کالاهای تولید شده را به ارزش اصلی خود می فروشد، و از این جا این کارخانه دار سودی حاصل می کند. پس از کجا این سود حاصل می شود؟

الف- یک کالای ویژه: نیروی کار

سرمایه دار صنعتی چندین کالا برای تولید می خرد:

شاهکار شیوه ی استالینی

ادامه ی صفحه ۹

درست مغایر با همه اصول و ارزشهای کمونیستی است و در عوض درست منطبق با همه ی اصول و ارزشهای ضد کمونیستی است. و مقصود از شیوه ی استالینی، عبارتست از یکچنان شیوه یی که مرحوم استالین بنیانگذار شخصی آن بود و عبارتست از جانشین کردن مسایل شخصی بجای مسایل طبقاتی؛ جانشین کردن پرونده سازی به جای حقیقت جویی؛ جانشین کردن تکفیر به جای برخورد مارکسیستی با اندیشه ها؛ تحریم کردن اشخاص و نوشته هایشان و در عوض، در اختیار توده قرار دادن پرونده های ساخته شده علیه آن کسان؛ بهتان زدن به هر تنابنده یی که نظری متفاوت با نظر او دارد، بطوریکه دیگر کسی جرأت نکند حتی اگر هم آن تهمت ها را به ناحق میداند، باز هم نظر خود را ولو زیر لفظی باز گوید: فرود آوردن همه ی نیرو و توان تبلیغاتی خود بر روی یک موضوع و یا یک شخص ویژه برای پابمال کردن آن و در عوض بکار انداختن همه ی این نیرو برای برجسته کردن عکس آن؛ پرداختن به خرده ریزهای پراکنده ی زندگی و گذشته های اشخاص، که به ناچار با خطا نیز آمیخته است و نتیجه گیری قاطع از آنها برای زمان کنونی، در حالیکه واقعیت درست بوارونه ی آنست... آری، این است شیوه ی استالینی!

... شیوه ی استالینی از هیچ خرده ریز بی سرو تهی هم برای پرونده سازی روگردان نیست. حال آنکه هر یک از رفتارهای خودش صد پله، هزار پله، صد کهکشانی و هزار کهکشانی ضد انقلابی تر از آن مستمسک های دادگاهان نظامی است. [به نمونه های بسیار اندکی از اندیشه های ضد کمونیستی بنیانگذار سیاستهای استالینی، یعنی استالین توجه فرماید:]

پرسش [از استالین]- شما برای سازمان ملل متحد به مثابه ی وسیله ی حراست از صلح جهان، چه اهمیتی قائلید؟

پاسخ [از استالین]- من برای سازمان ملل متحد به مثابه ی وسیله ی جدی در خدمت صلح و امنیت بین المللی اهمیت بسیار قایلیم، قدرت این سازمان بین المللی

پول از فلزات گران بها که همان نقش را دارد، شده است.

قیمت یک کالا بیان پولی ارزش مبادله آن کالا است: "قیمت یک تیشو ۳۰ تومان است". ۳۰ تومان ارزش مبادله تیشو را بیان می کند. قیمت ها تغییر می کنند ولی این، تغییر ارزش را همراه ندارد. زمانی که به طور مثال، در پایان بازار، سبزی فروشی، سبزی را ارزان می فروشد، مدت زمان کار لازم برای تولید آن ها تغییر نکرده است. تغییر عرضه و تقاضاست که قیمت را بالا و پائین برده است. اگر تقاضا بالا رود بدون این که عرضه اضافه شود، فروشندگان کالا قیمت ها را بالا می برند. برعکس اگر خریداران از خریدن کالایی روی گردان شوند، یعنی اگر تقاضا کم شود، فروشندگان قیمت فروش خود را پائین می آورند. قیمت ها بدون این که شرایط تولید، و در نتیجه ارزش ها تغییر کنند، تغییر می کنند.

بدین گونه، قیمت که تنها بیان ممکن ارزش مبادله است، با ارزش دانمأ در تضاد است. جدایی میان ارزش و قیمت می تواند صورت های گوناگونی داشته باشد. مثلاً چیزی می تواند قیمت داشته باشد ولی بدون ارزش مبادله باشد و یا مانند کارهای هنری که گاهی قیمت زیادی دارند. اما سخن گفتن از "مقدار کار اجتماعاً لازم" برای تولید یک تابلو هیچ مفهومی ندارد. جوهر تابلو یک کار هنری یگانه از یک قریحه یگانه است، و نمی تواند تجدید تولید شود. بدین سان تابلو با هیچ کالای دیگر قابل مقایسه نیست.

شرایط فروش تولیدات این امکان را می دهد که کالاها بالاتر از ارزششان به فروش برسند: انحصارطلبان این عمل را مرتباً با بدست آوردن "اضافه سود" انجام می دهند. اما این کار به طور متوسط و در یک دوره ی طولانی انجام پذیر است. اما انحصارطلبان به دلیل رقابت انحصارات دیگر و پدیدار شدن تولیدات جایگزینی نمی توانند به طور نامحدود "قیمت انحصارها" را به کار برند. به طور خلاصه باید به خاطر سپرد که قیمت، به طور تقریبی، بیان پولی ارزش است. ادامه دارد

مورد زیاد شدن "ارزش اضافی مطلق" است.

زیاد شدن بارآوری کار: از طریق بهتر کردن ابزار یا سازماندهی کار. این به معنای کم شدن "مدت زمان کار لازم" است، چون که ارزش اشیا یی که برای تجدید نیروی کار مصرف شده است، کم می شود. چیزی که ما آن را تولید "ارزش اضافی نسبی" می نامیم.

ث- ارزش و قیمت

ارزش مبادله یک کالا از مبادله اش با کالای دیگر پدیدار می شود و نمی توان آن را بیان کرد مگر در رابطه با کالاهای دیگر. به طور مثال: یک کیلو شکر ارزش دو عدد خودنویس را دارد. این به این معنی است که در شرایطی که اقتصاد با برنامه وجود ندارد مبادله کالاها در بازار این امکان را فراهم می کند که زمان به طور متوسط لازم برای تولید هر کالا در مقایسه با هم روشن شود.

در نتیجه مقایسه هر کدام از کالاها بر حسب دیگری امکان ندارد مگر این که تعداد آن ها کم باشد. شکل ابتدایی مبادله یعنی مبادله دو چیز با هم، نمی تواند در موردی که کالاها زیاد هستند استفاده شود. به این دلیل که در هر مبادله، باید طرفین مبادله را پیدا کرد که کاملاً، احتیاجات مکمل یکدیگر به خودنویس و.. شکر را داشته باشند. بدین سان خیلی زود کالای ویژه ای پدیدار گشت که ارزش مصرف آن وسیله بودن آن برای مبادله است. و این ممکن نیست مگر این که همه کس آن را به عنوان یک کالای معادل عمومی قبول کند: به بیان دیگر، این کالای واسطه پول است.

این کالا مانند هر کالای دیگری یک ارزش مبادله دارد. بدین گونه است که می تواند با تمام کالاهای دیگر مقایسه شود. با گذشت تاریخ، این ارزش مبادله تا قبل از این که از فلزات گرانبهایی که فاسد نمی شوند و به آسانی قابل تقسیم هستند باشد، شکل های گوناگونی به خود گرفته است (نمک، نیزه، گله چهارپایان اهلی، و غیره...). از این به بعد، مبادله بسیار آسان تر شد. زیرا هر کالایی با برقراری نسبت مبادله اش با پول رایج، یعنی با "سکه" این رابطه را به همین طریق با کالاهای دیگر برقرار می کند.

بعدها "نشانه هایی" از فلزات گران بها (کاغذ، پول، حساب بانکی) جایگزین

بحث آزاد

تقدیرگرایی یا اراده گرایی
خردمندان

اراده خردمند

در وبلاگ بافنده روز دوشنبه ششم فروردین ۱۳۸۶ دوست عزیز امین قضایی چنین نوشت:

"عده ای احمق گمان می کنند که تضادهای درونی سرمایه داری است که او را نابود می کند" در صورتی که او اعتقاد دارد که: " آنچه پرولتاریا را به عامل انقلابی مبدل می کند تضادهای خود سرمایه داری، بحران ها و بیکاری ها و بدبختی ها نیست، بلکه یک عقلانیت تاریخی است: تصاحب ابزار تولید. یک نمود سیاسی است: حزب انقلابی برای تصاحب قدرت سیاسی" (نقل از یادداشت امین قضایی)

سوال اولی که از ایشان می شود اینست که آیا چنین "احمق" هایی میان ما جوانان مارکسیست انقلابی وجود دارند که آغشته به انحرافات تقدیر گرایی باشند؟ اگر چنین است نقل و قول هایی از آنها آورده شود.

سوال دوم اینکه آیا ایشان که از "حزب انقلابی برای تصاحب قدرت سیاسی" صحبت به میان می آورند- تنها نمود اراده گرایی میان ما هستند؟

به اندیشه ی من پاسخ به هر دو سوال بالا منفی است. نه چنین تقدیر گرایی میان ما مارکسیست ها انقلابی وجود دارند و نه دوست گرامی امین قضایی تنها فرد معرف اراده گرایی است. اگر چنین است؛ پس اختلاف بر سر چیست؟

پیش از ارزیابی اختلاف میان ما باید همخوانی هایی در تعاریف خود از این دو واژه داشته باشیم:

یک قیاس تاریخی: منشویک ها در سال ۱۹۱۷ به یک چنین سمت گیری اقتدارگرایی گرایش داشتند. بینش آن ها شبیه دیدگاه مارکسیست های اتریشی بود که رهبر آن ها اتو بائر به عنوان یک

سیاست مشترک دراز مدتی را در خاور دور پیاده کند؛ کسی که سیستم آمریکا را سیستمی که مورد تائید مردم آن است می داند... چندان از مارکسیزم و کمونیزم و طبقه کارگر دست شسته است که مارکسیزم و کمونیزم و طبقه کارگر نیز بایستی به یکباره از او دست شوید! و با این همه، چنین کسی به جرم عدول از مارکسیزم هر چه از دهانش در آید بهر کسی که خوش دارد، می گوید و هر کاری که از دستش بر آید درباره ی هر کسی که ویرش گیرد، انجام می دهد.

اینکه آنهایی که استالین به صلابه کشیده است چه نسبتی با مارکسیزم و طبقه کارگر داشتند یا نداشتند، امر دیگری است. ممکن هم هست منحرف بودند و یا نبودند. بهرو، من اطلاعات دقیقی که بتوانم دآوری کنم، ندارم. و اساسا سخن بر سر آنها نیست. سخن بر سر این است، کسی حق دارد دیگری را به جرم عدول از مارکسیزم کیفر دهد، که خودش در کنار طبقه کارگر، و نه در کنار امپریالیزم آمریکا و هر امپریالیست دیگری قرار گرفته باشد. چنین موجودی چگونه می تواند به جرم عدول از مارکسیزم کسی را محکوم کند؟ چنین کسی چگونه می تواند به جرم (همکاری) با امپریالیزم کسی را کیفر دهد! آیا جز این است که در چنین مواردی، مارکسیزم صرفا بمانند چماق تکفیر ریایی به کار رفته است؟

... [رفقای چریکهای فدایی خلق] در کتاب «شورش نه، قدمهای سنجیده در راه انقلاب» این کمترین را با آتشبار «ابزم» های جور واجور هو می کنند. حال آنکه همه ی آن آتشبارها، همان «هو» هستند. و «هو» که از نظر اپورتونیستی و استالینیستی یک توپخانه ی نیرومند و افسانه بی است، از نظر تاریخی با د است، با د!

توضیحات:

- ۱) مصاحبه با نماینده ی
- ۲) «اوسویندپرس»، ۲۲ مارس ۱۹۴۶.
- ۳) مصاحبه با فرستاده ی روزنامه ی «ساندی تایمز»، ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۶.
- ۴) مصاحبه با «هیو بی لی»، «پرزیدنت یونایتدپرس»، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۶.
- ۵) مصاحبه با «الیوت روزولت»، ۲۱ دسامبر ۱۹۴۶.
- ۶) مصاحبه با «هارولدستاس»، ۲۹ آوریل ۱۹۴۷.

در این حقیقت (واقعیست) است که این سازمان بر اساس اصل برابری حکومتها، نه اصل تسلط برخی از حکومتها بر دیگران استوار است (۱). من تردید ندارم که امکانات مسالمت آمیز نه تنها تخفیف نخواهد یافت بلکه ممکن است حتی افزایش یابد. کمونیزم در یک کشور کاملا ممکن است، به ویژه در کشوری مانند اتحاد شوروی (۲).

پرسش [از استالین]- نظر دولت اتحاد شوروی نسبت به حضور ناوگان آمریکا در مدیترانه چیست؟

پاسخ [از استالین]- بی تفاوت هستیم.

پرسش [از استالین]- آیا روسیه در نظر دارد که از ایالات متحده آمریکا وام بگیرد؟

پاسخ [از استالین]- بله در نظر دارد (۳).

پرسش [از استالین]- آیا بایستی اتحاد شوروی و ایالات متحده ی آمریکا سیاست درازمدت مشترکی برای کمک به خلقهای خاور دور اتخاذ کنند؟

پاسخ [از استالین]- به نظر من اگر میسر شود مفید خواهد بود. بهرحال دولت ما حاضر است سیاست مشترکی را درباره ی مسایل خاور دور با ایالات متحده دنبال کند (۴).

پاسخ [از استالین]- ... بگذار ما متقابلا سیستم های یکدیگر را مورد انتقاد قرار ندهیم، هر کسی حق دارد از سیستمی که می خواهد، پیروی کند. تاریخ خواهد گفت که سیستم ما بهتر است. ما باید به سیستمی که مردم انتخاب کرده اند، احترام بگذاریم، و اینکه آیا این سیستم بد یا خوب است، مساله ی است مربوط به مردم آمریکا. برای همکاری ما به سیستمهای مشابهی احتیاج نداریم. ما باید به سیستم دیگری که مردم تایید می کنند، احترام بگذاریم. تنها بر این اساس است که می توانیم همکاری را تضمین کنیم. ما باید از این فاکت تاریخی آغاز کنیم که دو سیستم مورد تایید مردم وجود دارد. این پروپاگاندا خواهد بود اگر ما یکدیگر را (بضرب) انتقاد دچار حواس پرتی کنیم (۵).

آنوقت یکچنین موجودی دیگران را به اتهام عدول از مارکسیزم محکوم می کند. کسی که سازمان ملل را می ستاید؛ کسی که کمونیزم در یک کشور را اعلام می دارد؛ کسی که نسبت بوجود ناوگان آمریکا در مدیترانه بی تفاوت است؛ کسی که آماده است با امپریالیزم آمریکا

بحث آزاد

جنبش دانشجویی
و طبقه کارگر

کامران مزین

یکی از خصوصیات جنبش دانشجویی در طول تاریخ این بوده است که خود را به عنوان نماینده طبقه کارگر جا زده است. این یک تصویر همیشه عینی بوده است که هر جایی سخن از طبقه کارگر است و با سازمانی از طبقه کارگر بوده بخش اعظم آنها را دانشجویان تشکیل میدادند. این محور بحث من است. البته ناگفته نماند که دفاع دانشجویی از طبقه زیر دست همیشه موجب نفع بردن کارگر از آن نمیشود. موجب این نمیشود کارگر به نیاز هایش برسد. ممکن است این علاقه و کارگر کارگر کردن جنبش دانشجویی تنها شخصی و صرف همین شعار باشد. تنها فاکتور گیری از کار زیاد و مشقت و رنجی باشد که کارگر میکشده بی آنکه الترناتیو درستی در جهت منافع او ارایه شود. شما در دانشگاه میتوانید دانشجویی را ببینید که بگوید من طرفدار کارگرم. این طرفداری و حمایت تنها یک روی سکه است. ممکن است طرف برای علاقه به کارگر بخواهد مثل او بشود. مثل او لباس بپوشد. مثل او دستهای پینه بسته داشته باشد. در حالی که کارگر با این کارها و تعدد کارگران و پرولتریزه شدن کارگران به جایی نمیرسد و در واقع باز هم زنجیر بردگی خواهد داشت. به آن خواهم رسید. ولی در ابتدا این خیلی مهم است که دانشجویان رویه سوی طبقه کارگر میروند و اعتراضشان را در طبقه کارگر جستجو میکنند بی آنکه شبیه کارگر در نگاه اول باشند. این میتواند مورد پرسش باشد که چرا دانشجو خودش را وارد اعتراضی میکند که کارگر یک سوی قضیه است؟ دانشجو وقتی معترض بشود نمیتواند میزان و ظرف اعتراضش را در کار فرما و یا حاکمیت پیدا کند. چون هیچگاه نمیتواند در ساختاری که از خود بیگانگی را شامل میشود چنین به آگاهی و خود باوری برسد. پس دست به ریشه میبرد و آن کارگر است. این در حالی است که دانشجو و یا جوان طرفدار طبقه کارگر

اقلیتی که از حمایت اکثریت زحمتکشان برخوردار نیست.

یک قیاس تاریخی: جنبش های زیر در این مقوله جای دارند: قیام اسپارتنیست ها در ژانویه ۱۹۱۹ در آلمان، قیام وین که طی آن انقلابیون به رهبری بتلهایم سعی کردند قدرت را در اتریش به دست بیاورند، و از همه مهم تر عملیات ماه مارس ۱۹۲۱ در آلمان و کودتای حزب کمونیست بلغارستان علیه استامبولیسی در سپتامبر ۱۹۲۳. اینها همه نمونه های اراده گرایی نا بخردانه است. اما در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک ها آشکارا از حمایت اکثریت پرولتاریا برخوردار بودند. توده ها خواهان تحولات ریشه ای و انقلابی بود (اراده گرایی خردمندانه).

نتیجه اینکه: ضمن روشن کردن تمایز میان تقدیرگرایی و اراده گرایی و مردود اعلام کردن تقدیرگرایی؛ ما باید از اراده گرایی ناخردانه پر هیز کنیم. اراده گرایی ناخردانه ای که حزب را جایگزین توده ها می کند. اراده گرایی ناخردانه ای "رهبران" و روشنفکران بی ارتباط به جنبش کارگری را جاگیزین رهبران عملی کارگری و جوانان می کند. اراده گرایی ناخردانه ای که انقلابات زودرس را با شعارهای بی محتوا دامن می زند و غیره.

این شکل از اراده گرایی ناخردانه، انحرافی است که متأسفانه برخی دوستان و احزاب سنتی به آن مبتلا شده اند.

کامنت در وبلاگ بافنده
۷ فروردین ۱۳۸۶



مارکسیست تقدیرگرا به تاریخ پیوسته است. بینش تقدیر گرایانه تا حد زیادی محصول "مارکسیزم" انترناسیونال دوم بود که زیر نفوذ کائوتسکی قرار داشت. این آئینی است که به شدت از گرایش های داروینی و جبر گرایی مکانیکی متأثر است. سوسیالیست های پیرو این آئین با بروز انفجار انقلابی، تنها می توانستند خود را به جریان اجتناب ناپذیر رویدادها بسپارند.



اما؛ استراتژی بینش «اراده گرایانه» بر این اندیشه استوار است که جریان رویدادها از پیش تعیین نشده، هر چند که عوامل عینی (شرایط اقتصادی و اجتماعی و سنت های تاریخی و فرهنگی) تا حدی بر آن ها تأثیر می گذارند. لذا عمل مشخص طبقات اجتماعی (و مؤلفه های مهم آنها) فعالیت و سمت گیری دقیق احزاب و سران آن ها می توانند بر سیر رویدادها تأثیر بگذارند.

سوسیالیست های پیروی بینش اراده گرایانه از این امکان آگاه بودند که می توانند با عمل خود بر سیر حوادث تاریخ تأثیر گذارند. این بزرگ ترین دستاورد بلشویک ها بود، و این درس اصلی بود که روزا لوکزامبورگ از رویدادهای اکتبر بیرون کشید. به خاطر همین بود که او به انتقاداتش از لنین و تروتسکی لحنی ملایم داد و با شور و حرارت به پشتیبانی از انقلاب روسیه پرداخت.

بنابر این، دو نگرش «تقدیر گرایی» و «اراده گرایی» از بنیاد متفاوت هستند، اما نیا بد در تمایز آن ها اغراق نمود. در واقع ساده نگری در این عرصه می تواند به گمراهی بینجامد و تصمیم گیری را دشوار کند. افراط در اراده گرایی می تواند ما را به ماجراجویی و توطئه گری و زیاده روی های بلانکیستی بکشاند: تلاش برای تصرف قدرت از جانب

ممکن است شبیهه کارگر نباشد. طعم فقر را نجشیده باشد. مثل او فکر نکنم مثل او لباس نپوشد و شاید در خلاف جهت آن حرکت بکند. ممکن است از خانواده ای مرده بیرون بیاید و یا اگر از طبقه کارگر باشد تا حالا احساس کارگری را به صورت بدنی تجربه نکرده باشد پس دلیل چیست؟

میتوان نتیجه گرفت آن چیزی که کارگر و یا یک دانشجو را به هم نزدیک میکند این است که دانشجو معترض است و کارگر عامل اعتراض!!! دانشجو همیشه معترض است. نسبت به سراسر روز چون به بلوغ رسیده و میخواهد بگوید میخواهد در جامعه تصمیم بگیرد. تبعیض و نابرابری را میبیند و میخواهد اعتراض کند و این اعتراض برای این وجود دارد چون کارگر محکوم است؟ چون کارگر در حال استثمار است. اگر کارگر نباشد خیلی سخت است فکر کنیم اعتراضی نیز صورت میگیرد. حداقل آن اعتراض دیگر معنایی ندارد. کسی که میفهمد هم خود و جامعه در حال ناملایمات است اگر فکر کند و اگر همیشه همین تیپ انتقادی را داشته باشد در نهایت به این میرسد که قدرت از ریشه وارونه است. عمده دلیل مشکل همین است و دانشجو نگاهش همیشه معترضان است. ممکن است از خود بیگانگی داشته باشد برای رفع آن نیاز دارد به کارگر رجوع کند. این رجوع اولین دیوارهای از خود بیگانگی و فرد گرایی را از او میرهاند. هیچ چیزی جز خود کارگر به دانشجو آگاهی نمیدهد. دانشجویی که این را بفهمد بهتر از همه بر میانی جامع شناسی و قوف یافته است. شخص وجود کارگر است که اخلاقیات و آگاهی را سبب میشود بدون کارگر هیچ چیز سر جای خودش نیست. همه میمانند که چه بکنند. همه به انسانهای هار تبدیل میشوند. چون نمیدانند که چگونه زندگی کنند. پس نیاز است دانشجویی که میخواهد اعتراض کند و میخواهد نشان دهد که میخواهد نقش بازی کند و دوست دارد که بلوغ خودش را نشان بدهد. روان پریشانیه را از خود برهاند نیاز دارد به کارگر رجوع کند. اگر نکند همیشه و هر اتفاقی بیفتد اگر حاکمیت کمی اصلاح بشود باز هم میبیند که چیزی کم دارد. باز هم میبیند که ارضا نشده و عوامل خشم در او هویدا است. بسیاری از همین جوانی که زمانی

به دوم خرداد دل لسته بودند دیدند که باز هم معترضند. باز هم تغییری رخ نداده و آن هنوز روان پریش و از خود بیگانه هستند. مشکل از چه بود؟ بی شک مشکل این است که سیستم به کل خراب است. رجوع به کارگر و مبنای حکومت کارگری دواى دردی بود که بسیاری یافتند. دارویی شفا بخش که میتواند بیماریهای آنها را دوا کند..

دانشجو هنگامی که عامل خشم را پیدا کرد باید سعی کند آن را خشمگین کند. او را پیشاهنگ یک حرکت اعتراضی نماید. کارگر خود پیشاهنگ اعتراضی میشود در حالی که ابتدا خودش نمیدانسته درک آن را نداشته یکی دیگر متوجه میشود او را آگاه میکند. کارگر به همان اندازه که نامش سبب آگاهی فرد دیگری میشود خودش نیاز مند آگاهی است. دانشجویان و یا زنان و جوانان باید اعتراض خودشان را در کارگران متوجه بشوند و کارگر نیز قدرت خویش را از آنها متوجه شود. یک رابطه متقابل و پیچیده و البته جالب سبب میشود اعتراض سامان یابد

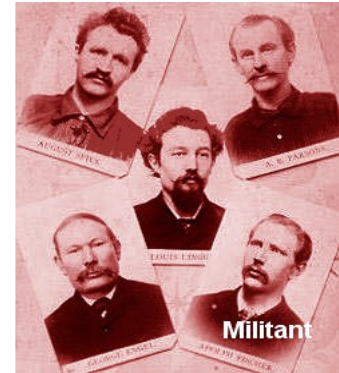
هنگامی که این درک و این فهم شکل بگیرد آن چه میماند این است که چگونه باید با یکدیگر در ارتباط باشند. باید مشخص کنند از یکدیگر چه شناختی دارند؟ تا کجا میتوانند با هم باشند؟ در چه زمینه هایی نیاز به همکاری دارند و سواالاتی دیگر اینجا شکل میگیرد. شاید در نگاهی این چنین فرض بشود که یا دانشجو باید کارگر بشود و یا کارگر باید دانشجو و روشنفکر بشود. این دو تعریف به شدت غلط است. کسی که میگوید یک فعال مبارز باید پرولتریته بشود تا درک کند که کارگر چه میکشد و گنه مبارز خوبی از اب در نم اید دارد عمر سرمایه را زیا میکند. دارد زنجیرهای بردگی را بیشتر میکند. یک فعال طرفدار کارگر نیازی به چنین مسابلی ندارد. او خود میداند که باید برای حل این مشکل به آگاهی کارگر کمک کند تا بگوید که تو در حال بردگی هستی؟ نه آنکه خود برده مزدی بشود. به همان ترتیب این شعار که کارگران جهان روشنفکر بشوید دارد. نظام سرمایه داری را رنگ و لعاب میبخشد. این شعار رفرمیستی و سندیالیستی میخواهد رنگ زیبایی به اسارت بدهد و او را در ظاهر و حرف از بردگی نجات بدهد در حالی که تا هنگامی که کل سیستم وارونه نشوند

زندگی متمدنانه برای کارگر وجود ندارد. کارگر مزدی همچنان برده مزدی است. چه روشنفکر بشود و چه نشود. ارتباط دانشجو و کارگر از این حرفها نمیتواند عبور کند بلکه باید پیوندهایشان به اعتراض بینجامد. اعتراضی در کنار هم با شعارهایی شبیه هم با این تفسیر که هر شعار از ادیخواهانه ای از طبقه

کارگر عبور میکند. کسی که ازادی میخواهد و یا حتی برابری زن و مرد میخواهد شاید با تفسیر دموکرات مابان و لیبرالها اینها شعارهایی بورژوازی و دموکراتی باشند ولی در اصل اینها همه وقتی جود دارند که حاکمیت طبقه اقلیت و استثمارگر بر استثمار شوندهگان پایان پذیرد. پس ما میتوانیم در همه حال به طبقه کارگر و سوسیالیسم رجوع کنیم. چون از ادیخواهیمان در گروهی نیازهای این طبقه است. هر شعاری مستقیم و غیر مستقیم به طبقه کارگر ارتباط دارد پس اتحادی همیشگی در کنار کارگران نیاز است. این گاه که از خود بیگانگی هایمان را پایان بپذیریم در گروهی پیوند با طبقه کارگر است. و این نیاز به آگاهی دارد که کارگر را خبر کند و این دست فعالین کارگری و دانشجویی و حزب طبقه کارگر را میبوسد. یک حزب یک فعال اجتماعی و کارگری و دانشجویی باید از هرکانالی با کارگر در ارتباط باشند. ارتباطهای تو در تو و برنامه ریزی و کمکهای معنوی و شرکت در تجمعات و اعتصابات کارگری فراهم کردن میتینگهای بی در دانشگاه برای کارگران و رساندن صدای آنان در سطح بین المللی و سردادن شعارهای کارگری و سوسیالیستی و خواستار شدن مجمع عمومی و شورا و سندیکا برای کارگران از وظایف جریانات دانشجویی و یا یک حزب طبقه کارگر است. کارگران نیاز به آگاهی این افراد دارند. تا هنگامی که بورژوازی کارگران را از هر نظر چه فکری و عملی دچار بیماریهای روحی و روانی و از خود بیگانگی کرده است بسیار سخت است که خود کارگران به آن وقوف یابند. و آنها نمیتوانند بدون کمک گرفتن از طرفداران بر حقتشان که خواستار تغییرات اساسی علیه وضعیت موجود هستند به پیروزی برسند.

تاریخچه روز اول ماه مه

روز جهانی کارگر



«اول ماه مه» یادآور حادثه ای است که در سال ۱۸۸۶، در شیکاگوی آمریکا، رخ داد. در این روز، پلیس به صفوف ۳۶۰ هزار نفری کارگران که خواهان هشت ساعت کار بودند، شلیک کرد و شش کارگر را به خاک و خون غلطاند.

سه روز بعد از جنایت «اول ماه مه» یک تظاهرات اعتراضی در شیکاگو برگزار شد. محل تجمع، توسط دوپست پلیس مسلح که تحت فرمان کاپیتان «وارد» بودند، اشغال گردید. پس نوبت سخنان «آلبرت پارسونز» رسید. صحبت‌های «فیلدن» تقریباً به آخر رسیده بود که پلیس به بهانه خاتمه ی تجمع به حرکت در آمد و خواستار پراکنده شدن معترضین شد. اما سخنران از محل تریبون اعلام کرد که این یک تجمع آرام است و باید ادامه یابد. این خواست با مخالفت «وارد» روبرو گردید و با واکنش مامورین پلیس مواجه شد.

در همین اثنا بود که ناگهان یک بمب در بین عوامل پلیس منفجر گردید. نتیجه این انفجار، شلیک دیوانه وار سربهای داغ مامورین پلیس بود. در این جریان، هفت پلیس کشته و ۵۰ تن زخمی شدند.

تا امروز روشن نگردید چه کسی بمب را پرتاب کرده بود. بسیاری معتقدند که ابتکار این عمل با صاحبان سرمایه بوده است. ولی بهر ترتیب، این بمب بهانه را برای تهاجم به جنبش کارگری آمریکا فراهم کرد.

نشریات اپوزیسیون ضبط و مصادره شدند، تعقیب پلیسی فعالین کارگری آغاز گردید، شش آثارشبیست بعنوان مضمونین

به قتل، دستگیر شدند و سخنرانان تجمع چهارم مه یعنی پرسونر و فیلدن هم بازداشت گردیدند.

اسامی دستگیر شدگان از این قرار بود: اسکار نیبیه، آگوست اسپایس، جورج انگل، ادلف فیشر، لوئیس لینگ، میکایل شواب.

دادگاه فرمایشی

دادگاه پرونده، «گرینل» به شکل مضحک و با بهره گیری از شهادت شاهدانی که با ارباب و رشوه تراشیده شده بودند، خواستار اعدام دستگیر شدگان شد. اما پس از آنکه شش تن یاد شده اثبات کردند که در زمان انفجار بمب در محل حضور نداشتند، دادستان دادخواستش را، این بار، تحت نام «عوامل اغتشاش» به جریان انداخت. در واقع، قرار بود تا اینبار آنها را به جرم ایراد «سخنان تحریک آمیز» محاکمه کنند. آنها متهم بودند که با بیان حرفهای شورانگیز، بطور غیر مستقیم، اسباب قتل مامورین پلیس را فراهم کرده اند.

دادستان در خطابه ای که روز به هیت منصفه ایراد کرد، عملاً اظهار داشت که وظیفه این دادگاه نه رسیدگی به جرم یا بی گناهی دستگیر شدگان بلکه صدور حکم اعدام به منظور حفظ ثبات سیستم موجود است: «دستگیر شدگان حاضر متهم به قتل هستند. اما گناشان بیشتر از آن هزاران تنی که پشت سرشان بودند، نیست. ولی فقط این عده دستگیر شدند چرا که رهبران هستند. محکومیت آنها بمنزله نجات جامعه است. در واقع این دادگاهی عیله آناشیسیم است. با صدور حکم اعدام این هشت نفر، شما بواقع نهادهای سیستممان را نجات می بخشید.

اینها رهبران هستند. برای عبرت سایرین مجازاتشان کنید.» و چنین شد که دادگاه در مورخ ۱۵-۱۰-۱۹۸۶، رای به اعدام هفت نفر از دستگیر شدگان داد. اسکار نیبیه اگر چه از چوبه دار جان سالم بدر برد اما به ۱۵ سال زندان محکوم شد.

پس از آنکه سرمایه توانست کمربند امنیتش را بامهر نهاد قانونیش قانونیت بخشد، وکیل مدافع محکومین به نام «کاپیتان بلاک» تلاش جدیدی را برای دادرسی مجدد آغاز نمود. برای از سرگیری محاکمه و به جریان انداختن مجدد پرونده، ۵۰ هزار دلار جمع آوری شد. اما دادگاه عالی «ایلینویز» از

رسیدگی مجدد پرونده امتناع نمود و تنها به تقلیل حکم فیلدن و شواب، آنهم از اعدام به زندان ابد اکتفا نمود. به این ترتیب، پنج طناب دار آماده شد که انتظار محکوم شدگان را می کشید. اما روز قبل از اجرای حکم اعدام، لوئیس لینگ، ۲۳ ساله، خودکشی کرد. او گلوله ای را در میان دندانهایش گذاشت و به کمک شعله شمع منفجرش نمود.

بالاخره، حکم اعدام چهار تن باقی مانده به اجرا در آمد. در روز به خاکسپاری این جان باختگان، علی رغم ممنوعیت تظاهرات، ۱۵۰ هزار نفر شرکت کردند. شرکت کنندگان با حمل پرچمهای سرخ و با خواندن آوازهای انقلابی، ممنوعیت تظاهرات و حضور پلیس سرکوبگر را به ریشخند گرفتند و خاطره ی قربانیانشان را گرامی داشتند.



افشای محاکمات

شش سال بعد از این ماجرا، یعنی در سال ۱۸۹۳، در جریان انتخابات فرمانداری، یک دموکرات ثروتمند بنام «آلتگر» اعلام کرد که در صورت انتخاب شدن وی به فرمانداری، مساله دادگاه جان باختگان واقعه چهارم مه را مجدداً به جریان خواهد انداخت. آلتگر در انتخابات شد و به قولش نیز وفا نمود. نتایج بررسیهای به عمل آمده، تکان دهنده بود. پرونده های زیادی راجع به رشوه های داده و گرفته شده منتشر گردید و پرونده های کذایی زیادی افشا شد که نتیجتاً، آزادی شواب و فیلدن را به همراه داشت.

گزارش های دفاعی

کارگران ایران تنها نیستند!



تظاهرات در هامبورگ

برای حمایت از کارگران و زحمتکشان (معلمان؛ زنان و دانشجویان) ایران در مقابل تهاجمات و حملات حامیان دولت سرمایه‌داری ایران، به حقوق اولیه دموکراتیک شان؛ ما امضا کنندگان زیر با ترتیب فعالیت هایی در حمایت از کارگران ایران با صدای رسا اعلام می کنیم: «کارگران ایران تنها نیستند!»



تظاهرات در لندن

ما از تشکیل اتحاد عمل سراسری کارگران و دانشجویان و زنان برای مقابله متحدانه علیه نظام سرمایه داری حمایت می کنیم.



تظاهرات در مکزیکو سیتی

ما از اطلاعیه اعلام موجودیت «شورای همکاری تشکیلی و فعالین کارگری» در راستای اتحاد عمل سراسری کارگری حمایت می کنیم.

هدف ما حمایت از کارگران و زحمتکشان ایران است که مورد ارباب و توهین و کشتار سرکوبگران نظام سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. ما خواهان تحقق نکات زیر هستیم:

* احقاق تمام مطالبات کارگری از جمله حق اعتصاب؛ حق ایجاد تشکل مستقل کارگری؛ حق بیان و تجمع؛

* پایان بخشیدن به تمام حملات فیزیکی، دستگیری‌ها؛ کشتار و شکنجه کارگران و زحمتکشان در کارخانه‌ها و محلات زحمتکشان.

* آزادی بدون قید و شرط تمام زندانیان سیاسی و رفع کلیه اتهامات از منصور اسالو و تمامی دستگیر شدگان زن و معلمان و دانشجویان در تظاهرات اخیر. در ۲۹ اسفند ۱۳۸۵ (۲۰ مارس ۲۰۰۷) حمایت از کارگران و زحمتکشان در سطح بین‌المللی، نسبت به توان و امکانات و نیروی خود در اشکال مختلفی نظیر تظاهرات در مقابل سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های دولت جمهوری اسلامی یا هر مکان مناسب دیگر، ترتیب جلسات به زبان‌های محلی، مصاحبه‌های رادیویی و تلویزیونی و مطبوعاتی، جمع‌آوری کمک مالی برای کارگران، مراجعه به اتحادیه‌های کارگری برای جلب حمایت و همبستگی و غیره، انجام خواهیم زد. ما تلاش خواهیم کرد که وسیع‌ترین حمایت و همبستگی کارگری را در سطح جهانی را در دفاع از کارگران ایران جلب کنیم. دوستان، هم‌طبقه‌ای‌ها و رفقا



اول ماه مه ۲۰۰۷ لندن

این اطلاعیه را امضا کنید و سازماندهی بین‌المللی در حمایت از کارگران و زحمتکشان را با هم آغاز کنیم. ۲۹ اسفند را به روز حمایت از کارگران و زحمتکشان ایران مبدل کنیم. بگذاریم صدای کارگران و نیروهای مترقی جهان در هر کارخانه و محل کارگری و شهرهای کردستان شنیده شود که: «کارگران ایران تنها نیستند!»

kargaran_tanha_nistand@yahoo.com

هماهنگ کنندگان:

- شبکه همبستگی کارگری

- کمیته اقدام کارگری (ایران)

International Marxist Tendency

اول ماه مه، روز جهانی کارگر را هر چه باشکوه تر برگزار کنیم!

کارگران و مردم آزادیخواه: با نزدیک شدن اول ماه مه، بار دیگر طبقه ی کارگر فریاد اعتراض اش را بلندتر سر می دهد. در شرایطی که شکاف طبقاتی در جامعه ی ما روز به روز افزایش می یابد و فقر و بیکاری بیداد می کند، در شرایطی که کارگران دسته دسته از کارخانه ها اخراج می شوند و قراردادهای موقت و سفید امضاء را به ما تحمیل می کنند، به استقبال برگزاری اول ماه مه می رویم. حداقل دستمزد تعیین شده حتی کفاف ابتدایی ترین مایحتاج زندگی ما کارگران را نمی دهد. اما از سویی دیگر سرمایه داران از قبیل استثمار ما، ثروت های میلیاردری را بر روی هم انباشت می کنند و بر حساب های بانکی خود ارقام نجومی اضافه می کنند، در آستانه ی اول ماه مه، ما در اعتراض به همه ی این فجایع که با گوشت و پوست خود آن را لمس می کنیم، از همه ی کارگران در سراسر کشور می خواهیم روز کارگر را به طور مستقل و هر چه باشکوه تر برگزار کنند. ما نیز در تداوم اعتراض مان روز کارگر به خیابان ها خواهیم آمد و همصدا با دیگر هم طبقه ای های مان بر تداوم مبارزه پا فشاری کرده ، همبستگی خود را با طبقه ی کارگر جهانی اعلام خواهیم کرد.

شورای همکاری تشکل های

و فعالین کارگری

۱۳۸۶/۲/۴

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری
کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری
انجمن فرهنگی، حمایتی کارگران
اتحاد کمیته های کارگری
جمعی از فعالین کارگری
گروهی از دانشجویان آزادیخواه و
برابری طلب دانشگاه های ایران

shorayehamkari@gmail.com

گزارش تظاهرات اول ماه مه تهران

حدود پنج یا شش هزار کارگر بودند. اینجا استادیوم ورزشی شیرودی است که این تعداد کارگر را در خود جا داده است. خانه کارگر با روش پا خورده خود برای متفرق کردن کارگران، مانند سال پیش آدرس تجمع را در جایی معرفی میکند و مراسم را در جایی دیگر برگزار میکند! تا همه متوجه شوند مراسم اصلی در کجا برگزار میشود، طبیعی است که تعداد زیادی در بین راه منصرف شده و برمیگردند.

با اینحال این تعداد جمعیت در ورزشگاه تجمع کردند و خانه کارگر تریبون را در اختیار داشت. جالب اینجاست که تریبون را در مکانی بالاتر از سطح عمومی قرار داده بودند و برای رفتن به بالا لازم بود که عملیات آکروباتیک صورت گیرد. آنهم با تعداد زیادی از ماموران اطلاعات، تا مبادا کارگری به پشت تریبون راه پیدا کند!

کارگران بیکار خشمگین صدای سخنرانان را قطع میکردند و صدای انبوه کارگران در پانین عصبانیت صادقی و محجوب را دو چندان می کرد.

روبروی درب اصلی صدای یکپارچه و محکمی تمام توجهات را به خود جلب می کرد. آنها چه کسانی بودند که اینگونه خشمگین در روز خود با فریادی بلند زندانی سیاسی آزاد باید گردد، «محمود صالحی آزاد باید گردد» سر میدادند؟ آنها کارگران شرکت واحد بودند که متشکل در سندیکای مستقل خود فریاد حق طلبانه خود را با رسا ترین صدای خود به همراه خشم فروخورده خود سر میدادند.

در فاصله کوتاهی فعالین کارگری متحد آنها و در قدمهای بعدی به سوی تریبون، عده قابل توجهی از کارگران، چنان اتحادی با آنها برقرار کردند که توانست بلافاصله کل مراسم را تحت الشاع خود قرار دهد.

شعار یکپارچه سخنران اسالو، سخنران اسلو، عصبانیت بالایی ها را افزایش داده بود و به همین دلیل یک فرد اطلاعاتی پست نگهبانی خود در آن بالا را ترک کرده و به سوی منصور اسالو به قصد ضرب و شتم آمد که نتوانست کاری از پیش برد. تریبون به دست کارگران مستقل نیافتاد اما بالایی ها هم

نتوانستند مراسم خود را اجرا کنند. آنها مرتب هووو شدند. بعد از قرائت هر یک بند قطعنامه هوو شدند. صدای شعارهای «کارگر دانشجو اتحاد اتحاد»، «کارگر معلم اتحاد اتحاد»، «مرگ بر حامی سرمایه دار»، قرارداد موقت ملغی باید گردد، نگذاشت مراسم در دست خانه کارگری ها بماند.

کارگران پر خروش به سوی درب خروج رفته و شعارها مستقل خود را سر میدادند. نیروی انتظام سرمایه وقتی دید این آتش هرچه بیشتر شعله ور تر میشود، آمدند که یکبار دیگر به کارگران بگویند که حامی سرمایه داران و فقط به منظور سرکوب جنبش کارگران مسلح میشوند. آنها با باتوم هایی که از مالیات کارگران تامین میشود به جان مالیات دهندگان افتادند.

صفوف متحد کارگران از دیوار پلیسی عبور می کرد و به جلو میرفت. سرکوب اوج می گرفت. یک کارگر به قدری مورد ضرب و شتم قرار گرفت که دوستانش او را با برانکارد به اتوبوس خود بردند.

کارگران مبارز به اهداف خود رسیده بودند، پس خود خواستند و تصمیم گرفتند مراسم را به پایان برند. آنها با غرور جانانه و افتخار ناشی از اتحاد و کسب اعتماد به نفس محل تظاهرات را ترک می کردند.

در این لحظه بود که شکار پلیس آغاز شده و افراد شناسایی شده را تعقیب کرده و در جای خلوت دستگیر می کردند. تعدادی دانشجو و یکی از کارگران سندیکای شرکت واحد دستگیر شدند، دانشجویان آزاد اما در مورد کارگر دستگیر شده تا لحظه تنظیم گزارش خبری از آزادی وی نرسیده است. ضمناً در مسیر مترو به منصور اسالو حمله کرده برای دستگیری وی که با مقاومت متحدین خود مانع دستگیری شدند.

کارگران برای جشن روز خود در ساعت مقرر بعد از ظهر به محل برگزاری مراسم رفتند که با در بسته روبرو شدند. آنها نباید روز خود را جشن بگیرند و تو گوئی در این روز هم باید عزاداری کنند!

عده قابل توجهی از کسانی که برای مراسم بعد از ظهر آمده بودند پشت در بسته نشستند و تا ساعت مقرر با بستنی و شیرینی و بحث ها و گفتگو های بین

خود در مورد مراسم امروز؛ اول ماه مه جانانه ای را در جنبش خود به ثبت رساندند.

پایدار باد اتحاد کارگری

گزارشگر میلیتانت

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶





زیر نظر: شورای سردبیری
militantmag@gmail.com

شماره
 ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶

<http://militantmag.blogfa.com>